

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقطعه‌ای از آسمان سومار

نویسنده: عزت اله الوندی

دبیر مجموعه: احمد دهقان

ناشر: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۵۳-۹

صفحه‌آرایی و طرح جلد: حسن ابراهیمی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۴ | شمارگان: ۳۰۰۰ | قیمت: ۵۰۰۰ تومان

(۱) ستاد مرکزی راهیان نور / تلفن: ۵-۸۸۳۶۶۶۱

(۲) فروشگاه صریح / خیابان انقلاب / روبروی دانشگاه تهران

پلاک ۱۲۶۶ / تلفن: ۶۶۹۵۴۱۰۸



ستاد مرکزی راهیان نور

سرشناسه الوندی، عزت‌اله ۱۳۵۳ -
عنوان: نام و پندیار، رسوبار / نویسنده عزت‌اله الوندی.
مشخصات نشر: تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۰۶ ص، ۲۲ x ۲۲ م.
فهرست‌قلعه‌ای از آسمان / دبیر مجموعه احمد دهقان.
شابک: ۰۰۰-۷۴۸۸-۵۳-۹۷۸۶۰۰.
فصلنامه‌ی فصلیت فهرست نویسی
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - خاطرات
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۶۸ - سومار
شناسه افزودن دهقان، احمد، ۱۳۳۵ -
شناسه افزودن بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس
رده بندی کنگو: ۱۳۹۴ هـ (۱۳۷۵ ل) DSR۱۶۲۸
رده بندی دیویی: ۹۷۳-۸۳۳-۹۵۵۱
۴۱۱۲۷۵: شماره کتابشناسی ملی

این کتاب با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است.

قطعه‌ای
از آسمان

سومار

عزت‌اله الوندی

مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدان مان

فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.»

و هنوز گرد و غبار میادین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می‌خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح و جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می‌گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را البیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند: «منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است، معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم

باشد، معلوم بشود که این جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی را رزمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب مفصل.»

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

ستاد مرکزی راهیان نور

سازمان هنری و ادبیات

دفاع مقدس

۱ فصل یکم

شهید علی صیاد شیرازی دربارهٔ عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع) که در سومار انجام شد، چنین گفته است:

«نباید مسیر حرکت ما (پس از عملیات رمضان) قطع می‌شد. لذا به عملیات محدودتر اقدام کردیم تا بتوانیم خودمان را برای عملیات وسیع آماده کنیم. اولین عملیات محدودی که طرح‌ریزی می‌شد، عملیات مسلم‌بن‌عقیل در منطقهٔ سومار، برای دستیابی به ارتفاعات کهنه‌ریگ و گیسکه، که در طرفین تنگهٔ سومار است، بود. این عملیات طرح‌ریزی شد و ما خودمان را سرگرم چند عملیات کوچک کردیم تا برای عملیات عمده آماده شویم.

عملیات مسلم بن عقیل در محور سومار طرح ریزی شد. ارتش و سپاه، با یک قرارگاه واحد، باید عملیات را اداره می کردند. ما از دو یگان ضربتی ارتش و سپاه، به صورت هسته اولیه عملیات، استفاده کرده بودیم. بقیه یگان ها در تقویت آنها بودند. از نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی، تیپ ۵۵ هوایر د به فرماندهی سرهنگ کریم عبادت، فرماندهی تک جلو را به عهده داشت. از سپاه هم تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص) به فرماندهی برادر سلحشور و سردار رشید آقای همت بود. خداوند با بزرگان بهشت محشورش گرداند.

هدف عملیات خلاصه می شد به وصول به ارتفاعات کهنه ریگ و گیسکه؛ دو ارتفاع تیغه ای در دو طرف تنگه سومار، خط الرأس این دو ارتفاع مرز را نشان می دهد. چون عراقی ها روی این دو ارتفاع مستقر بودند، دیدشان تا کیلومترها داخل تنگه و محور سومار برقرار بود.

محور سومار، محور منحصر به فردی است. حدود چهل کیلومتر تا عقب به صورت تنگه ای است. وقتی که جلو می رویم، به طرف مرز و در نزدیکی خرابی های سومار، دو جاده وجود دارد. یکی به طرف شمال - جاده مرزی - و یکی

به طرف جنوب است. هر دوی این جاده‌ها از نوار مرزی عبور می‌کنند و ارتفاعات مانع است تا ما جاده عمیق دیگری داشته باشیم. البته به طرف داربلوط هم جاده‌ای زده بودیم. ولی همه جاده‌ها سخت و درجه سه بودند. بنابر این، اهمیت و ارزش تنگه سومار مشخص می‌شود. اگر این تنگه در دید و تیر دشمن بود، می‌توانست کنترلش کند و نگذارد که تردد صورت گیرد.

در مدخل تنگه، بعد از سومار، که به طرف ارتفاعات گیسکه و کهنه‌ریگ می‌رویم، تنگه دیگری هست که فاصله این دو حدود چهار کیلومتر است؛ به نام تنگه یا بند پیرعلی، این هم از نقاط حساس در منطقه عملیات بود. نقطه حساس دیگر، ارتفاع ۴۰۲ در قسمت شمال منطقه عملیات یا جناح راست بود که با در دست داشتن آن، تسلط با دشمن بود و محور شمال و جنوب نوار مرزی را به سهولت کنترل می‌کرد. در جناح راست، جای حساس دیگر، ارتفاعات سلمان کشته بود که به نفت‌شهر مشرف می‌شد.

نفت‌شهر در زمین سختی قرار دارد که نگهداری آن، به صورت نظامی، مقرون به صرفه نیست؛ که مثلاً نیرویی در خط

مرزی مستقر شود. این بود که تا آخر جنگ هم هیچ وقت میل به گرفتن آن نداشتیم. به دلیل این که اگر می خواستیم بگیریم و نگاهش داریم، باید حدود بیست کیلومتر دیگر هم جلو می رفتیم و داخل خاک عراق می شدیم تا برسیم به ارتفاعات باغچه قطار. آن هم رشته ارتفاع است و رشته کوه ها هم می رود به طرف خانقین و از جناح راست و چپ نمی توانستیم تأمین را برقرار کنیم. این بود که هیچ وقت میل و رغبتی برای گرفتن نفت شهر نداشتیم که درست در لب مرز بود. مرز هم از زمین هایی تشکیل می شد که قابل نگهداری نبود. یک مقدار گود بود.

وضعیت ارتفاعات گیسکه و کهنه ریگ طوری بود که از طرف عراق و شهر مندلی، شیب ملایمی داشت و آن ها می توانستند نیروهایشان را پشتیبانی کنند. طرف ما بریده بریده بود؛ به طوری که به سختی از بعضی جاها می شد روی ارتفاع رفت. بقیه جاها کاملاً دیوارمانند بود. در قسمت گیسکه، سمت چپ یا جنوب منطقه عملیات تانز دیکی های کانی شیخ، بچه ها بانردبان بالا رفته بودند. وضعیت برای عملیات این گونه بود. هدف ما از انجام عملیات این بود که به عملیات در سراسر

جبهه‌ها تداوم بدهیم. این عملیات را به عنوان عملیات محدود حساب می‌کردیم. هدف دیگرمان این بود که با گرفتن این ارتفاعات، مشرف شویم به شهر مندلی و دید و تیر دشمن را از روی محور سومار برداریم. در نتیجه، مرز را در آن نقطه عمق بیشتری بدهیم. اگر بخواهیم هدف‌های دیگری هم برایش تعیین بکنیم، این عملیات تهدیدی برای شهر مندلی بود. کوتاه‌ترین راه را از این‌جا داشتیم و بعدها می‌توانست هدفی منظور شود.

عملیات شروع شد و نقطه شروع جالبی داشت. به خاطر دارم که در زمان حیات آیت‌الله شهید اشرفی اصفهانی بود. ایشان نماینده امام (ره) و امام جمعه کرمانشاه بودند. ما هر وقت فرصت می‌کردیم، با برادر رضایی خدمت ایشان می‌رفتیم؛ چه به صورت مشترک و چه فردی، و از محضر ایشان کسب فیض می‌کردیم. رزمندگان اسلام را دوست داشت و خیلی دلش هوای جبهه را داشت. برای پیشرفت نبرد دلسوز بود و با آن روحیه عرفانی، ما را تقویت می‌کرد. هر وقت پیش ایشان می‌رفتم، مقداری آب زمزم می‌داد می‌خوردیم. انگشتی هم به یادگار دادند.

یک روز رفتم خدمت ایشان تا بعد بروم به طرف منطقه و عملیات را آن شب شروع کنیم. ایشان از عملیات پرسیدند. خواستم بگویم امشب عملیات شروع می‌شود. فقط گفتم: «داریم می‌رویم وضعیت را ببینیم که چطوری است.»

با هلی کوپتر رفتم؛ برای این که سریع‌تر به سومار برسم. نزدیک نماز مغرب بود که دیدم آیت‌الله شهید اشرفی اصفهانی هم آمدند. حالا چطوری مطلع شده بودند، نمی‌دانم. من از آن شب دو خاطره بسیار جالب دارم و هر وقت یاد عملیات مسلم‌بن‌عقیل می‌افتم، بیشتر از خودِ شب‌های عملیات و نتیجه‌ای که رزمندگان گرفتند، این دو خاطره نظرم را جلب می‌کند.

یک خاطره مربوط به نماز جماعتی بود که به امامت ایشان خواندیم. بعدش هم دعای توسلی داشتیم. ایشان خودشان دعای توسل را خواندند. خیلی باحال بود. دعای توسل پرشوری بود و خواندن ایشان هم جالب بود. بعد رزمندگان، عملیات را شروع کردند.

خاطره دوم، خاطره‌ای است که در عملیات پیش آمد. من در نگرانی چگونگی انجام عملیات بودم. شب، آسمان را

نگاه کردم تا ببینم وضع جوی چطور است. وضع عجیبی بود. عصرش باران باریده بود. این باران یک برکت بود. در آن فصل، سابقه نداشت که در سومار باران ببارد. آن زمان هوا گرم بود. سومار گرمای بدی دارد. گرمای آن اصلاً بیماری‌زاست.

ابرهایی که در آسمان بودند، تکه‌تکه شدند. همین‌طور که داشتم نگاه می‌کردم، از نظر نظامی تحلیل می‌کردم که چطوری تکه‌تکه شد. سیزدهم چهاردهم ماه بود و هوا کاملاً مهتابی، نور ماه از لابه‌لای ابرهای تکه‌تکه شده، می‌تابید. ابرها در تمام سطح منطقه، تکه‌تکه بودند. هر تکه‌ای به شکل دایره بود یا مربع؛ تقریباً چنین چیزی. نور ماه، نور متعادلی روی زمین می‌انداخت که نه زیاد روشن بود که دشمن دید داشته باشد و نه زیاد تاریک که نیروهای ما نتوانند ببینند. جاهایی که ابرها به صورت تکه‌های بزرگتر بودند، جلوی ماه را که می‌گرفتند، تاریکی مطلق به وجود می‌آمد. این هم بیشتر از ده دقیقه یک ربع طول نمی‌کشید.

بچه‌ها بین تنگ پیرعلی و ارتفاعات گیسکه و کهنه‌ریگ در حال حرکت بودند. تا آن‌جا حدود سه چهار کیلومتر راه بود. معلوم بود که رزمندگان اگر راه بروند، زیر این نور، دشمن

می‌بیندشان. تا موقعی که تاریکی مطلق یا نیمه‌تاریکی بود، می‌توانستند راه بروند. تا هوا روشن می‌شد، باید می‌خوابیدند تا دوباره آن وضعیت پیش بیاید. من داشتم این‌گونه تحلیل می‌کردم. ولی روز بعد، بچه‌ها عین این را بیان کردند که همین‌طور بود و تا رسیدن به پای کار، نور ماه گشاینده راه بود. اصلاً شما طبق هیچ اصولی، از نظر تاکتیک و بررسی‌های عملیاتی، نمی‌توانید برآورد کنید که مثلاً یک شب عملیاتی داشته باشیم که چنین مشخصاتی داشته باشد. مطمئناً اگر مهتاب مطلق بود، به نزدیکی‌های آن‌جا که می‌رسیدند، متوقف می‌شدند. چون عراقی‌ها مسلط بودند. با یک تیربار می‌توانستند همه را درو کنند. اصلاً نمی‌گذاشتند از دیواره ارتفاعات بالا بروند و بریزند روی سر عراقی‌ها.

به لطف خداوند متعال، این یک نوع امداد الهی بود که تا آن موقع ندیده بودم؛ بعد از آن هم ندیدم. امدادهای الهی متنوع است. حتی آن‌هایی هم که انتظارش را دارند، بعضی مواقع نمی‌دانند خداوند چطور کمک می‌کند. خوبی‌اش هم این است که نمی‌دانیم؛ وگرنه می‌گوییم خودمان این کار را کردیم.

به هر صورت، این‌ها رسیدند به آن‌جا و در مدت کوتاهی،

سنگرهای دشمن را تسخیر کردند. یعنی با یک یورش موفق شدند نقطه اصلی ارتفاعات را بگیرند و برای عمق دادن به منطقه هدف، به طرف دامنه ارتفاعات پیشروی کردند. ولی وضع طوری بود که گسترش عمق نتوانست زیاد انجام شود؛ منهای جناح چپ که جایی بود به نام پنج‌انگشتی، عمقش خیلی کم بود. فاصله با نیروهای بعثی بیشتر از هفتاد هشتاد متر نبود. بعضی جاها در برد نارنجک‌هایی بود که به طرف همدیگر می‌انداختند. سنگرهایشان مقابل یکدیگر بود و هر کس یک ذره سرش را بالا می‌برد، آن یکی می‌زد. برای تدارک آن‌جا هم چاره‌ای جز این نبود که با نردبان این کار را بکنیم. این کار تا آخر همین‌طور بود و بالاخره کار دست‌مان داد.

جایی که عراقی‌ها زودتر از همه توانستند نفوذ کنند، همین جا بود. تخلیه مجروح و تقویت نیرو مشکل بود. چند بار خواستیم آن‌جا را ترمیم کنیم و گسترش بدهیم و از آن وضعیت‌رهایی پیدا کنیم. متأسفانه نتوانستیم. عملیات حدود هجده کیلومتر طول داشت و این هجده کیلومتر همزمان فتح شد. خوب شناسایی کرده بودند و نیروها پرتوان بودند.

هماهنگی و وحدت بین ارتش و سپاه در سطح خوبی بود.»^۱

□ سومار، شهری کوچک است در جنوب غربی کرمانشاه. تابستانی گرم و پاییزی خشک دارد و زمستان و بهاری معتدل. سرسبز و پرعلوفه است و از این رو برای چرای دام بسیار مناسب. این سرزمین، گونه‌های گیاهی و جانوری بسیار دارد. سومار بخشی از شهرستان قصرشیرین است و در ۷۲ کیلومتری این شهر قرار دارد. روستاهای چشمه‌ملکی، چغامان، خوالخگه و دوآب از توابع آن هستند. این شهر کم‌ارتفاع‌ترین منطقه استان کرمانشاه است.

رودهای کنگیر، کنگاش، کهنه‌کبود، تلخ‌آب، صد، کانی‌شیخ و قشقهاز، با وجود سال‌ها خشکسالی، همچنان سومار و پیرامونش را سیراب می‌کنند. در پیرامون این رودخانه‌ها، کشاورزان گندم و سبزی می‌کارند و باغچه‌هایی از مرکبات، زیتون، گُزار، نخل و... دارند.

در طول تاریخ نیز سومار به عنوان منطقه‌ای خشک

۱. ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، تدوین احمد دهقان، تهران، سورۀ مهر، چاپ چهاردهم، ۱۳۹۰، صص ۳۰۲-۲۹۷

شناخته شده است. دوران صفویه، ایران و عثمانی مدت‌ها در این منطقه با هم جنگیدند. در آن زمان، جز گروهی عشایر، کسی آن‌جا زندگی نمی‌کرد. این روند در دوران قاجار هم ادامه داشت. یکی از دلایل این درگیری‌ها، رودهایی بود که از کوه‌های ایران سرچشمه گرفته بودند و ادامه‌شان به عراق می‌رفت. ایرانی‌ها می‌خواستند آب رودخانه را به دشت‌های اطراف تینه (نفت‌شهر کنونی) بکشانند و اهالی کشور همسایه تلاش می‌کردند مانع شوند.

پس از آن نیز کشمکش و جنگ، در این منطقه بسیار اتفاق افتاد. از سال ۱۹۰۸ میلادی که ویلیام داری در نفت‌شهر نفت کشف کرد، اختلافات مرزی شدت بیشتری گرفت. مدتی بعد، انگلیس در دو کیلومتری مرز ایران، در عراق، نفت یافت و آن منطقه هم به نفت‌خانه مشهور شد. درگیری‌های ایران و همسایه غربی‌اش ادامه داشت. در سال ۱۳۵۱، عراق ۷۲ بار قصرشیرین، خسروی و نفت‌شهر را با گلوله زد و در مرداد و شهریور ۱۳۵۳ چند بار به قصرشیرین و نفت‌شهر حمله کرد. از ۱۸ تا ۲۰ شهریور سال ۱۳۵۳، عراقی‌ها سه بار به مرزهای کرمانشاه هجوم آوردند. قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر اختلافات ایران

و عراق را حل کرد، اما بعد از انقلاب اسلامی در ایران، عراق قرارداد الجزایر را نادیده گرفت و درگیری‌های مرزی را آغاز کرد. علی اکبر دهخدا، در لغت‌نامه‌اش از سومار با عنوان اسم خاص یاد کرده و دلیلی برای وجه تسمیه آن ذکر نکرده است. با تجزیه واژه می‌توان حدس زد که واژه سومار از چه واژه‌هایی گرفته شده و به چه معناست. یکی از معانی سومار، شاید سوراخ مار باشد. زیرا در منطقه سومار، یکی از معانی سو، سوراخ است. دومین وجه تسمیه سومار می‌تواند به معنی گوشه ماد باشد. یعنی سومار از «سوماد» گرفته شده و رفته‌رفته تبدیل به سومار شده باشد. «سو» در یک معنی دیگر، به معنای گوشه است و چون غربی‌ترین گوشه دولت ماد بوده، از سوماد به سومار تغییر یافته است. گمان می‌رود یکی دیگر از وجوه تسمیه سومار، این است که این نام قدیمی، از تمدن سومر گرفته شده و کلمه سومر به سومار تغییر یافته است. در دوره قاجار، مکاتباتی درباره آب رودخانه کنگیر آمده و در متون نامه‌های عثمانی کلمه سومار (سومار) آمده، به نظر می‌رسد که این نام را به سبب تلخی و شوری آب چشمه‌ها، ترک‌های عثمانی بر روی این منطقه گذاشته باشند و اصل

کلمه سومر (su-mor) یعنی آب تلخ بوده باشد که تبدیل به سومار شده است. آب رودخانه کنگیر که از سومار عبور می‌کند، شیرین است و فقط آب شورابه و سورآوه در سومار شور است که شاید این نام را از این آب شور گرفته باشند. یا همچنین به سبب بادهای گرم و مهلك باشد که تابستان‌ها در منطقه می‌وزد، سومار (suwm-ar) نامیده شده است. سوم (sowm)، سام) به زبان محلی همان سموم (بادهای گرم و مهلك) و «آر» پسوندی است که صفت فاعلی می‌سازد؛ سومار یعنی سوم‌آور.^۱

□ براساس گزارش‌های تاریخی در کتاب‌های مختلف، پیش از ورود آریایی‌ها به ایران نیز این منطقه قابل سکونت بوده و جمعیتی در آن زندگی می‌کردند. اما پس از شکل‌گیری دولت ماد و به دنبال آن تأسیس سلسله‌های ایرانی در این سرزمین، اطلاعات بیشتری از سومار در اختیار داریم. «عثمانی‌ها در سال ۱۳۱۸ ه.ق و در زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه قاجار به بخش سومار از توابع ایوان تجاوز کردند و اموال، دارایی و

۱. سومار در مسیر تاریخ، دکتر مرتضی اکبری، ایلام، جوهر حیات، ۱۳۹۳

محصولات کشاورزی مردم را غارت کردند و خسارت زیادی به بار آوردند. در این خصوص، علاءالملک در گزارش‌های سیاسی خود، یادداشتی به خط میرزا نصراله‌خان مشیرالدوله نائینی، وزیر خارجه آورده و چنین نوشته است: چرا عثمانی‌ها چنین اقدامی بی‌مقدمه کردند و قشون دولتی به خاک ایوان کرمانشاهان فرستاده و به صدد خسارت به سکنهٔ سومار برآمدند.^۱

مشکل رودخانهٔ کنگیر در مرز ایران و عراق که مشکل اساسی در روابط دو کشور در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۸ ه.ش بوده، از جمله مواردی است که در گذر تاریخی سومار به آن برمی‌خوریم.

حفر چاه نفت در سومار و اختلاف ایران و عراق بر سر رودخانه‌های مرزی، از مهم‌ترین مشکلاتی است که همواره به سبب همجواری و همسایگی با عراق، میان ما و عراقی‌ها آتش جنگ را شعله‌ور کرده است.

پیش از آغاز رسمی جنگ در ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹، ایران و عراق درگیری‌های مرزی داشتند که بیشترش هم در

۱. سومار در مسیر تاریخ

مرزهای غربی روی می‌داد. در همان زمان، در مرزهای جنوبی و در خوزستان، آشوب گروهی موسوم به خلق عرب رخ داده بود و در مرزهای شمالی (کردستان و آذربایجان غربی) حزب دموکرات کردستان، کومله و دیگر گروه‌های ضدانقلاب قد علم کرده بودند. این شورش‌ها و آشوب‌ها به پناه و جوانرود، در شمال کرمانشاه هم رسید و در نفت‌شهر و سومار هم ضدانقلاب محلی فعال شد. لشکر زرهی کرمانشاه برخی نیروهایش را در پاسگاه‌های مرزی، از تیله‌کوه در کرمانشاه تا مهران در استان ایلام مستقر کرد و گروهان زرهی‌اش را به نفت‌شهر فرستاد. عراق با سوءبرداشت اعلام کرد ایرانی‌ها نیروهای مرزی‌شان را تقویت کرده‌اند.^۱

در ۱۵ اسفند ۱۳۵۸، یک هواپیمای عراقی پاسگاه گیسکه را در سومار گلوله‌باران کرد. در این حمله، یکی از نیروهای بومی به شهادت رسید. وزارت خارجه ایران به عراق اعتراض کرد. همان روز ژاندارمری گزارش داد همهٔ پاسگاه‌های مرزی عراق تقویت شده‌اند و هواپیماها و هلی‌کوپترهای عراقی به طور فعال در منطقه گشت می‌زنند.

۱. تاریخ نظامی جنگ تحمیلی، سید یعقوب حسینی، تهران، انتشارات هیأت معارف جنگ، ۱۳۷۸، ص ۹۷

فروردین ۱۳۵۹ که از نیمه گذشت، روابط ایران و آمریکا و همچنین ایران و عراق بحرانی شد. از همان روزها، درگیری‌های مرزی شدیدتر شد. در روز ۲۱ فروردین، عراقی‌ها گروهی از اهالی سومار را دستگیر کردند و به آن سوی مرز بردند. آن‌ها رفته بودند مرز تا ایرانی‌های اخراج شده از عراق را به شهر بیاورند.

دو روز بعد، ۲۳ فروردین بنی‌صدر رسماً حالت فوق‌العاده جنگی اعلام کرد، اما فرماندهان ارشد ارتش، با توجه به برتری ایران در درگیری‌های سابق ایران و عراق، احتمال جنگ نمی‌دادند. غلامعلی رشید می‌گوید: «ما نگران بودیم و تهدید را احساس می‌کردیم، اما از آن‌جا که جنگ حادثه‌ای بسیار بزرگ بود و هرگز آن را لمس نکرده بودیم، تصورش را هم نمی‌کردیم جنگ شود. ولی وقتی می‌رفتیم و حوادث مرز را می‌دیدیم، واقعاً وحشت می‌کردیم و می‌گفتیم حوادثی اتفاق خواهد افتاد.»^۱

«۲۴ تیر ۱۳۵۹ ژاندارمری از سومار گزارش داد عراق

۱. روز پنجاه و هفتم، جعفر شیرعلی‌نیا، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع

پاسگاه‌های مقابل سومار را تقویت کرده است. همان روز هواپیماهای نیروی هوایی ایران بر فراز پاسگاه‌های عراقی مقابل سومار مانور دادند تا عراقی‌ها را بترسانند. روز ۷ مرداد، عراقی‌ها تأسیسات نفتی نفت‌شهر را گلوله‌باران کردند و توپخانه ایران هم تأسیسات نفتی عراق را گلوله‌باران کرد. این روند چند روز ادامه یافت تا این‌که شعله‌های آتش و دود منطقه را فرا گرفت.^۱

روز ۱۶ شهریور، عراق خان لیلی و زینل کش را تصرف کرد و بر راه ارتباطی قصر شیرین - نفت‌شهر مسلط شد. همان روز پدافند نفت‌شهر یک هلی‌کوپتر عراقی را زد. جنگ آغاز شده بود.^۲

۱۹ شهریور پاسگاه‌های مرزی سومار زیر آتش شدید دشمن قرار گرفتند. هم با خمپاره و توپ می‌زدند، هم هلی‌کوپترهاشان از بالا تیراندازی می‌کردند. مردم ناچار به ترک شهر شدند. حملات خمپاره‌ای و توپخانه عراق، ۲۲ شهریور هم ادامه یافت. نیروهای ایرانی هم بی‌کار ننشستند

۱. آتش سرد؛ روایت سومار و نفت‌شهر، جعفر شیرعلی‌نیا و محمدجواد اکبرپور،

تهران، فاتحان، چاپ دوم، بهار ۱۳۹۱

۲. آتش سرد، ص ۲۶

و مندلی و روستاهای اطرافش را گلوله باران کردند. فردای آن روز، عراقی‌ها به سمت پاسگاه‌های مرزی سومار پیش آمدند و مدافعان سومار کمک خواستند.

«جنگ شدیدی در پاسگاه‌های مرزی در گرفت. پاسگاه‌ها ویران شده بودند، اما ایرانی‌ها مقاومت می‌کردند. البته عراقی‌ها با فشار فراوان، تا پایان شهریور چند پاسگاه مرزی را گرفتند. در روز ۱۶ شهریور، عراقی‌ها خان لیلی را گرفتند و آتش‌شان کاملاً بر شهر مسلط شد.»^۱

۳۱ شهریور ۱۳۵۹ جنگ تمام‌عیار میان ایران و عراق آغاز شد. اما قبل از این که به حوادث جنگ تحمیلی بپردازیم، لازم است مناطق مهم منطقه سومار معرفی شوند:

میان‌تنگ: در جبهه سومار، ارتفاعات صخره‌ای در مرز، راه‌های نفوذ را بسته‌اند. میان‌تنگ و سان‌پاوا، دو معبر در میان ارتفاعات هستند که میان‌تنگ روبه‌روی شهر مندلی عراق و در مسیر بغداد است و نزدیکترین محور برای رسیدن به بغداد محسوب می‌شود. فتح مندلی و تهدید بغداد، طرحی بود که

۱. آتش سرد

از ابتدای شروع جنگ تحمیلی، برخی فرماندهان غرب بر آن تأکید می‌کردند. تا قبل از عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع) نمی‌شد در آن منطقه عملیات کرد؛ ارتفاعات شمالی و جنوبی میان‌تنگ، گیسکه و کهنه‌ریگ در اختیار عراقی‌ها بود و آن‌ها بر ارتفاعات مستقر بودند و می‌توانستند هر نیرویی را در میان‌تنگ قتل‌عام کنند. وقتی در عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع) رزمندگان آن ارتفاعات را فتح کردند، طرح عملیاتی زین‌العابدین (ع) برای نفوذ به مندلی آماده شد، اما عملیات زین‌العابدین (ع) در ۲۵ آبان ۱۳۶۱ عملیات موفقی نبود. پس از آن، رزمندگان طرح نفوذ به مندلی از این محور را کنار گذاشتند و به عملیات‌های محدود چریکی اکتفا کردند.

کهنه‌ریگ: ارتفاعاتی در شمال درهٔ میان‌تنگ است که آزادسازی آن از اهداف اصلی عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع) بود. در ابتدای جنگ تحمیلی، ارتش عراق خیلی زود ارتفاعات کهنه‌ریگ را اشغال کرد و رزمندگان، در شب اول عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع) ارتفاعات را پس گرفتند.

گیسکه: ارتفاعاتی در جنوب درهٔ میان‌تنگ که عراقی‌ها روز قبل از حملهٔ سراسری‌شان، این ارتفاعات و پاسگاهش را تصرف

کردند و روز بعد، ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، از آن جانفت شهر، سومار و پاسگاه‌های مرزی را گلوله‌باران کردند. ارتفاعات گیسکه را رزمندگان در عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع) آزاد کردند. عراق ۲۸ بار پاتک کرد، اما نتوانست ارتفاعات را پس بگیرد.

سان‌واپا: در جبههٔ سومار، ارتفاعات صخره‌ای مرزی، راه‌های نفوذ را بسته‌اند. دره‌های میان تنگ و سان‌واپا دو معبر در میان ارتفاعات هستند که سان‌واپا در شمال میان تنگ قرار دارد. محور شمالی عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع) درهٔ سان‌واپا بود و شدیدترین نبردها در این عملیات، در این محور اتفاق افتاد. به طوری که در خاطرات یکی از رزمندگان آمده است:

«جوان لاغر و قد کوتاهی بود. بلند شد و با لهجهٔ ترکی داد زد: «چرا نشسته‌اید؟» بلند الله‌اکبر گفت و زد به خط. بچه‌ها یا حسین‌گویان دنبالش حرکت کردند. همان حرکت به سرانجام رسید و بچه‌ها قلعهٔ سان‌واپا را گرفتند.»^۱

واروارین: ارتفاعی در جنوب درهٔ سان‌واپا که در عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع)، رزمندگان آن را فتح کردند و بر شهر مندلی

۱. در حسرت خویان؛ خاطرات سردار عبدالله ویسی، به کوشش سید رحیم زارعی، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۸، ص ۶۰

مسلط شدند. پس از شکست عراق و تثبیت قله، توپخانه ایران در منطقه مستقر شد و منطقه را برای عراقی‌ها ناامن کرد.

ارتفاعات سلمان کشته و ۴۰۲: سلمان کشته و بلندترین ارتفاعش، ارتفاع ۴۰۲، مرتفع‌ترین ارتفاعات مرزی منطقه سومار هستند که بر سومار و نفت‌شهر ایران و نفت‌خانه و مندلی عراق مسلط‌اند. سلمان کشته دو قله بلند دارد؛ یکی در عراق و دیگری در ایران. قله‌ای که در ایران قرار دارد، بلندتر و مسلط‌تر است. ارتفاعات کوتاه‌تری مثل تپه سرخی و تپه سبز هم در این منطقه وجود دارد که اوایل جنگ تحمیلی، چند بار دست به دست شدند. در عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع)، جنگ در ارتفاعات سلمان کشته گره خورد. برخلاف محور جنوبی عملیات، عراقی‌ها در سلمان کشته مقاومت کردند و در پایان عملیات، فاتح قله ۴۰۲ رزمندگان ایرانی بودند.

ارتش عراق در هجوم سراسری‌اش پس از پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸ در سال ۱۳۶۷، ارتفاع ۴۰۲ را هم گرفت و تا سال ۱۳۶۹ آن را ترک نکرد. عراقی‌ها با خاک‌برداری از این ارتفاع، سعی کردند آن را کوه‌تاه‌تر کنند تا در درگیری‌های مرزی احتمالی بعدی، آسیب‌پذیری‌شان کمتر شود. آن‌ها ۱۷ متر از ارتفاعش

کم کردند، اما هنوز هم ارتفاع بر تمام منطقه مسلط است. کومه‌سنگ و دوله‌شریف: این دو ارتفاع نیز در محدودهٔ جغرافیایی سومار هستند. رزمندگان اسلام در عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع)، پس از فتح دو قلعهٔ گیسکه و کهنه‌ریگ، این دو را نیز می‌بایست آزاد می‌کردند، اما با مقاومت عراقی‌ها، موفق به این کار نشدند.^۱

۱. آتش سرد، صص ۴۱-۵۰

۲ فصل دوم

عراق برای حمله به ایران سه محور را برگزیده بود تا ارتش خود را از این محورها به سوی ایران گسیل کند. مهم‌ترین محور، خوزستان و جبهه جنوبی بود. محورهای میانی در استان کرمانشاه و ایلام و شهرهای مرزی این دو استان قرار داشت. کرمانشاه همسایه استان دیالی عراق است. این استان کوهستانی است؛ در مقابل، دیالی دارای دشت‌های پهناور است. عراق برای آن که راه را بر نفوذ ایرانی‌ها ببندد، در این محور پیشروی و چند ارتفاع مرزی را بی‌دردسر تصرف کرد تا بر نقاط کلیدی جبهه غربی تسلط داشته باشد.

عراق از محور خائنین - قصر شیرین - سرپل ذهاب - پاتاق و محور مندلی - سومار - نفت شهر به استان کرمانشاه حمله کرد. «سپاه یکم ارتش عراق هم مأمور بود در منطقه شمال غربی استان کرمانشاه، از ضدانقلاب پاوه - نوسود حمایت و جناح شمالی سپاه دوم را هم تأمین کند.

در جبهه نفت شهر و سومار، عراقی ها خیلی زود ارتفاعات مرزی را اشغال کردند، بر منطقه مسلط شدند و مقاومت نیروهای مدافع (نیروهایی از لشکر ۸۱ زرهی ارتش، نیروهای سپاه نفت شهر و سومار و مردم بومی و کسانی که از شهرهای دیگر آمده بودند) را در هم شکستند و روز یکم مهر سومار و نفت شهر را اشغال کردند.^۱

«نیروهای متجاوز عراقی توانستند اندک نیروهای ایرانی را که در منطقه نفت شهر و سومار دفاع می کردند، عقب برانند یا منهدم سازند. به نحوی که عناصر مستقر در منطقه نفت شهر تقریباً متلاشی شدند و گروه رزمی مستقر در سومار نیز با وضع نامطلوبی، به ارتفاعات شرقی سومار عقب نشینی کرد و

۱. اطلس راهنما ۷؛ کرمانشاه در جنگ، حسن دری، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۷۸، ص ۵۰

از حدود ساعت ۱۰:۳۰ روز اول مهرماه، کنترل منطقه سومار به دست نیروهای عراقی افتاد و حدود ساعت ۱۴:۰۰ حومه نفت‌شهر نیز همان سرنوشت را پیدا کرد.

سقوط قطعی سومار در اوایل روز دوم مهرماه مورد تأیید قرار گرفت و ژاندارمری در ساعت ۷:۴۰ روز دوم اطلاع داد که یگان مستقر در سومار ۳۰ کیلومتر عقب‌نشینی کرده است. اما پاسگاه‌های ژاله‌پناه، سلمان‌کشته، نفت‌شهر، کانی‌شیخ، چفاشیرکه، تپه بازرگان و یگان مستقر در مواضع تپه‌های اسماعیل‌خان و قلعه‌جوق، واقع در منطقه سومار، هنوز به مقاومت ادامه می‌دهند. اما اطلاع دقیقی از وضعیت اغلب پاسگاه‌ها در دست نیست.^۱

گرچه درگیری نظامی در مناطق مختلف ادامه داشت، اما مردم مهم‌ترین گروهی بودند که از آتش تجاوز دشمن آسیب می‌دیدند. در یکی از خاطرات مردم محلی سومار آمده است: «گلوله آرپی‌جی بام را بر سرمان آوار کرد. پدرم که مشغول کار بود، با عجله آمد خانه. همه دستپاچه شده بودیم.

۱. سومار در جنگ، سرتیپ ۲ ستاد هاشم شهیدی، تهران، انتشارات امیرمحمد،

فوری وسایل خانه را که نتیجه سال‌ها رنج و مشقت پدرم بود، برداشتیم. بعضی همسایه‌ها، که ماشین داشتند، اسباب اثاثیه‌شان را بار می‌کردند می‌بردند. ما که ماشین نداشتیم، هر کدام یکی از وسایل خانه را می‌انداختیم روی دوش و راه می‌افتادیم سمت کوه. خون جلوی چشم‌های برادرم را گرفته بود. ماند و با بقیه علیه عراقی‌ها جنگید.

شهر ویران شده بود. کوچه‌ها و دیوارها را که نگاه می‌کردی، همه ویران شده بودند. گویا شهر را از ده سال قبل منهدم کرده بودند. نگاهش که می‌کردی، دلت می‌گرفت و غصه می‌خوردی، همه وجودت را احساس حقارت فرا می‌گرفت. نیروهای ما از توان افتاده بودند و قدرت نداشتند بجنگند. چشم به راه بودند کسی کمک‌شان می‌کند یا نه، ناامید می‌جنگیدند. گلوله‌ها ریز و درشت مثل برف روی سر و صورت مردم می‌ریختند و آن‌ها را نقش زمین می‌کردند.^۱

پیش از آغاز جنگ تحمیلی، جمعیت سومار ۳۰۰۰ نفر بود، اما درست در نخستین روز پاییز ۱۳۵۹ دیگر کسی در

۱. شب‌های بمباران؛ خاطرات کودکان و نوجوانان، گردآوری داوود غفارزادگان و محمدرضا بایرامی، تهران، سوره مهر، ۱۳۷۶

شهر نبود. یکی دیگر می‌گوید: «مردم شهر به صورت نامنظم و بسیار عجولانه، بدون این که بتوانند وسایل خود را به همراه ببرند، تعدادی از طریق ارتفاعات و تعدادی از طریق بیابان‌ها به طرف ایوان غرب و چهل زرعی نقل مکان کردند. از شیون بچه‌ها و ناله زن‌ها هنگامه‌ای برپا شده بود که دل هر بیننده‌ای را به درد می‌آورد.»^۱

ارتش عراق ارتفاعات مهم شهر و سومار را اشغال کرد و مناطق وسیعی از خاک ایران در تیررس قرار داشت. منطقه سومار دو خط اصلی داشت، موسوم به سارات و کوره‌سیاه. خط سارات نیز شامل سه بخش بود: به نام سارات یک در جلو، سارات ۲ و ۳ در بخش پشتی آن. سارات یک، تپه‌ای بود متشکل از چند سنگر اجتماعی برای استراحت و چندین سنگر نگهبانی برای حفاظت از تپه. فاصله سارات ۲ و ۳ با سارات یک حدود ۱۰۰۰ متر بود.

عراقی‌ها در ساعت‌های به‌خصوصی، همه روزه اقدام به شلیک گلوله‌های خمپاره می‌کردند و نیروهای مدافع معمولاً در آن ساعات در سنگرها می‌ماندند. به دلیل آن که این منطقه

۱. سومار در جنگ، صص ۱۹۵-۱۹۴

به شکل تپه بود و نیروها در خطالرأس جغرافیایی مدام در معرض شلیک گلوله‌های توپ و خمپاره بودند، احتمال اصابت گلوله‌های خمپاره به داخل سنگرها کم بود و بنابر این نیروها در جریان گلوله‌باران، در سنگرها می‌ماندند.

جبهه دوم در این منطقه کوره‌سیاه نام داشت. تردد میان خط اول و دوم، با خودرو انجام می‌گرفت و برای انتقال آذوقه و مهمات به خط اول، از قاطرها کمک گرفته می‌شد.

«از خط اول به سنگر کمین و دیده‌بانی که راه زیادی هم بود، باید آب و غذا را برای مدت یک هفته با خود حمل می‌کردیم. هر رزمنده‌ای که وارد جبهه سومار می‌شد، یک سهمیه یک هفته‌ای در این نقطه از کوره‌سیاه داشت. برای این که به آن سنگر برسیم، ابتدا باید به اندازه کافی آب و کنسرو و نان برمی‌داشتیم. بعد با استفاده از راه باریک مالرو، با شگرد خاصی از کمر کوه می‌گذشتیم. همین را بگویم که اگر یک چیزی مانند اسلحه از دستمان رها می‌شد، دیگر باید قیدش را می‌زدیم؛ چون امکان آوردنش اصلاً نبود. وقتی به آخر راه می‌رسیدیم، با یک عملیات سنگ‌نوردی، خود را به بالا که حالت غار داشت، می‌رساندیم. غار محل استراحت و خواب و خوراک ما بود.

از آن جا به راحتی پشت دشمن را می شد دید. به همین جهت، کار ما یک جور نگهبانی و حمایت از دیده بان بود. او با بیسیم به توپخانه گرامی داد و توپخانه به هدف شلیک می کرد. ولی چون سهمیه توپ دیده بان خیلی کم بود، فقط روزی ۲ تا ۳ گلوله می توانست درخواست کند. در حالی که عراقی ها جواب همین ۲ گلوله را با حداقل ۳۰ گلوله می دادند.^۱

اشغال سومار تقریباً دو سال به طول انجامید و در این مدت تلاش هایی برای آزادی این شهر شد، اما به سرانجام نرسید تا این که پس از عملیات بیت المقدس و آزادی خرمشهر، اتفاقی تازه به وقوع پیوست.

در بهار ۱۳۶۱، بیشتر مناطق اشغالی خوزستان آزاد شده بود، اما در جبهه های غرب، برخی مناطق از جمله سومار و نفت شهر هنوز در اشغال عراق بود. در جنوب، بنا به اظهار کارشناسان خارجی، نیروهای خودی توانسته بودند ارتش عراق را به زانو در آورند. به همین دلیل، صدام به دنبال راه چاره می گشت. به همین دلیل، پس از آزادی خرمشهر در ۳ خرداد ۱۳۶۱، اعلام کرد از تمام مناطق اشغالی عقب نشینی می کند و به مرزهای بین المللی بازمی گردد.

۱. خاطرات کاظم پدیدار. بنگرید به www.kazeroonnema.ir

عراقی‌ها از ۲۲ خرداد از برخی مناطق خاک ایران عقب‌نشینی کردند. از سومار هم عقب نشستند، اما ارتفاعات مرزی منطقه همچنان در تیررس آنان بود و اشراف‌شان به منطقه، نمی‌گذاشت تحرکی مفید در این نقطه انجام بگیرد. از سومار جز تلی خاک و خانه‌هایی ویران، چیزی باقی نمانده بود.

پس از آن‌که عملیات رمضان ناموفق تمام شد، فرماندهان اصلی جنگ برای انتخاب محل عملیات بعدی، دست به شناسایی‌های گسترده زدند. پیش‌بینی می‌شد طراحی و آماده‌سازی عملیات بعدی زمان‌بر باشد. به همین دلیل، لازم بود تنور جنگ گرم نگه داشته شود تا در جنگ تبلیغاتی با دشمن عقب‌نمانیم. جبهه‌های فکه و سومار بهترین نقطه جبهه بودند که بعد از عملیات رمضان، برای عملیات انتخاب شدند. اولین عملیات، محرم نام گرفت و بعدی مسلم‌بن‌عقیل (ع) نامیده شد.

شهر مندلی، همسایه عراقی سومار و نزدیکترین شهر مرزی عراق به ایران بود. این شهر تا مرز، هشت کیلومتر فاصله داشت. اگر نیروهای خودی نمی‌توانستند مندلی را فتح کنند، اما بخشی از خاک کشور به آغوش ایران بازمی‌گشت.

۳ فصل سوم

«شناسایی‌ها نشان می‌داد به چنین عملیاتی فقط در جبههٔ نفت‌شهر و سومار می‌توان امید داشت. قرار شد عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع) را در سومار انجام دهند تا ارتفاعات مرزی را آزاد و شهر را از زیر دید و تیر عراقی‌ها خارج کنند. از سوی دیگر، بر نفت‌شهر مسلط شوند تا عراقی‌ها مجبور شوند از آن شهر بروند. البته از این ارتفاعات، رزمندگان ایرانی بر مناطق مرزی عراق و به‌ویژه شهر مندلی هم مسلط می‌شدند و می‌توانستند در موقعیتی مناسب، به سمت آن شهر هم پیشروی کنند.

در بحث‌های بعدی، هدف دیگری هم به این اهداف اضافه شد؛ عملیات در محوری که به جبهه بغداد معروف بود، باعث می‌شد عراقی‌ها از نیروهای پر شمارشان در شرق بصره کم کنند.^۱

هدف از انجام عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع)، تصرف همه ارتفاعات مشرف بر شهر مندلی عراق بود. این منطقه، با توجه به توقف و ناکامی در عملیات رمضان در شرق بصره و شیوه‌ای که برای حمله از مناطق کوهستانی اتخاذ شده بود، انتخاب شد تا نقاط قوت و ضعف نیروهای هر دو طرف برای جنگ کوهستانی به دست آید. هدف دوم، تأمین مرزهای جبهه میانی، آزادسازی بخشی از خاک ایران و پس زدن عراق از غرب شهر سومار بود.

منطقه عملیاتی مسلم‌بن‌عقیل (ع) که شهر سومار عقبه آن محسوب می‌شد، با یک جاده آسفالت، از ایلام به سومار و پاسگاه میان‌تنگ و پس از ارتفاعات مرزی، به شهر مندلی عراق ختم می‌شد. در شمال این منطقه، نفت‌شهر و در جنوب آن ارتفاعات میمک قرار دارد.

۱. آتش سرد

عراق در ابتدای هجوم سراسری خود به ایران، با بهره‌گیری از جادهٔ مندلی - سومار، ارتفاعات سرکوب مرزی را تصرف کرد و بر دشت سومار مسلط شد، اما پس از اجرای عملیات گستردهٔ بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر، در تیرماه ۱۳۶۱، تاکتیک تبلیغاتی و نظامی جدیدی به کار بست تا بتواند به بخشی از هدف‌های خود برسد. نیروهای عراقی، بخشی از این مناطق که برخی از آن‌ها فاقد ارزش نظامی بودند، تخلیه و از آن‌ها عقب‌نشینی کرد و در برخی مناطق نیز نیروهایش را تنها از دشت‌ها و زمین‌های هموار خارج کرد و ارتفاعات مسلط و سرکوب مرزی را همچنان در اختیار خود نگه داشت.

ارتفاعات مرزی منطقهٔ سومار یکی از این مناطق بود که نیروهای عراقی با استقرار در ارتفاعات مرزی، کاملاً بر آن چیرگی یافته بودند و علاوه بر آن، بر قصرشیرین و نفت‌شهر نیز تسلط داشتند. در نتیجه ارتباط شمال به جنوب نیروهای خودی در این منطقه با مشکلاتی همراه بود.

پیش از آغاز این عملیات، فرماندهان نظامی به ملاحظات در مورد ویژگی‌های مناطق تصرف شده، شیوهٔ بازپس‌گیری آن‌ها و راهکارهای ورود دست یافتند که بخش قابل توجه‌ای از

آن، حاصل شناسایی و پژوهش نیروهای اطلاعات عملیات بود. فرماندهان سپاه و ارتش، پس از بررسی دلایل ناکامی عملیات رمضان، به این نتیجه رسیدند که با توجه به تصمیم عراق مبنی بر اتخاذ استراتژی دفاع مطلق، ادامه جنگ مستلزم فراهم شدن مقدمات لازم برای اجرای عملیات، افزایش توان مهندسی و گسترش سازمان رزم و در مجموع ایجاد وضعیت جدیدی است. بنابر این، برای فراهم کردن وضعیت دلخواه در عرصه نبرد و با توجه به تأکید امام خمینی (ره) بر ضرورت حضور نیرو در جبهه‌ها و ادامه جنگ به عنوان مسأله اصلی کشور، اجرای عملیات نیمه‌گسترده و محدود (تا آماده شدن منطقه‌ای برای عملیات گسترده) در دستور کار قرار گرفت. در غرب کشور، فرمانده قرارگاه سپاه منطقه ۷ کشور شهید محمد بروجردی بود. در آن زمان، جبهه‌های استان کرمانشاه زیر نظر او بود. بروجردی جنگ با عراق و ضدانقلاب را همزمان در غرب و شمال غرب فرماندهی می‌کرد. نیروهای بروجردی از مدت‌ها قبل در جبهه نفت‌شهر و سومار، شناسایی‌هایی انجام داده بودند.

مهدی مرنندی درباره آن شناسایی‌های می‌گوید: «شناسایی‌های

خوبی انجام داده بودیم. «حسین راحت» مردی بلندقد و قوی بود و در شناسایی‌ها با نیروهایش تا مندلی هم پیش رفت. منطقه بکر بود و عملیات ندیده. بچه‌های شناسایی راحت تا عمق خاک دشمن پیش رفته بودند. با بروجردی صحبت کردیم. قرار شد او از یک لشکر ارتشی به ما نیروی کمکی بدهد و ما پس از شناسایی‌های دقیق، طرح عملیات را ارائه کنیم.^۱

مهم‌ترین مشکل نیروهای شناسایی، عدم آشنایی با منطقه عملیاتی سومار بود.

«مجید زادبود پدیده‌شناسایی‌های عملیات مسلم بود. بچه نارمک که دیپلم علوم تجربی‌اش را در دو سال اول جنگ، در رفت‌وآمدهایش به جبهه گرفته بود. جوانی لاغر و ۶۰ کیلویی، با چهره‌ای آفتاب سوخته. با فکر، مهربان، خوش‌تکنیک در کار نظامی و شناسایی. با خمپاره‌انداز شروع کرد و آن‌قدر خمپاره انداخت که به‌اش می‌گفتند مجید خمپاره! مدتی دیده‌بان خمپاره‌اندازها بود. قبل از عملیات مسلم، وارد تیم شناسایی شد و خیلی زود هم شد از فرماندهان شناسایی. اطلاع دقیقی که در شناسایی‌ها از موقعیت جغرافیایی، ارتفاعات، موانع

۱. آتش سرد، صص ۷۰-۶۹

و استعداد نیروهای دشمن می‌آورد، فرماندهان منطقه را شگفت‌زده می‌کرد.

حسن باقری فرمانده اطلاعات عملیات سپاه، وقتی به سومار آمد، گزارش‌های شناسایی رزمندگان غرب را پسندید و بنا شد شناسایی عملیات مسلم‌بن عقیل برعهده آن‌ها باشد. شناسایی دقیق جبهه و یافتن راهکارهای مناسب برای نفوذ به قلب دشمن، با برنامه‌ریزی دقیق انجام شد. علاوه بر این‌ها عملیات‌های مؤثر می‌توانست علاوه بر حفظ آمادگی و برتری نظامی نیروهای خودی، موجب فرسایش سازمان رزم دشمن و جلوگیری از ترمیم و بازسازی آن، ایجاد اختلال در افکار و تصمیم‌گیری‌های مسئولان نظامی عراق، تحمیل تلفات به نیروهای دشمن و تجزیه قوای عراقی و... شود.

در پایان عملیات رمضان، آماده شدیم برای عملیات مسلم‌بن عقیل در سومار. در این منطقه، قرارگاهی ایجاد شد به نام شهید بهشتی که حاج‌همت فرمانده آن بود. تمام یگان‌های عمل‌کننده در آن منطقه، تحت‌امر این قرارگاه بودند. لشکر ۲۷ را هم علی‌فضلی و رضا چراغی می‌چرخاندند. در منطقه عملیاتی مسلم‌بن عقیل، یک شیار و رودخانه‌ای بود که نیروها در آن مستقر شده بودند.

بعد از مستقر شدن نیروها، شروع به شناسایی منطقه و میدان‌های مین کردیم. کارشناسان نظامی آمریکا و اسرائیل، پس از بازدید از این میدان‌های مین که انصافاً بسیار خوب طراحی و اجرا شده بودند، به صدام حسین اطمینان داده بودند که هیچ ارتشی قادر نیست از این موانع عبور کند.

برنامه‌ریزی کردیم از چند روز مانده به آغاز عملیات، در میدان مین معبر باز کنیم. در مقر گردان، یکی از بچه‌ها که به او دکتر می‌گفتند و در امدادگری سر رشته داشت، آمد و گفت: «من هم می‌خواهم بروم شناسایی.»

وضعیت منطقه را برایش توضیح دادم و مانعش شدم. گفتم: «دکتر، نمی‌ترسی که به شناسایی می‌روی؟»

گفت: «آقای جهروتی، مگر پیش خدا رفتن ترس دارد؟!» پس از مدتی، بچه‌ها آمدند؛ ولی بدون دکتر. او وسط میدان مین، در حال معبر زدن، روی زمین می‌خوابد تا دشمن او را نبیند. اما زیر شکمش مین منفجر می‌شود و درجا به شهادت می‌رسد. دشمن هم از این ماجرا بویی نبرده بود...^۱

۱. نبرد در الوک؛ خاطرات سردار جعفر جهروتی‌زاده، مصاحبه و تدوین محمود جوانبخت، تهران، سورۀ مهر، چاپ هفتم، ۱۳۸۷، صص ۱۰۸-۱۰۵

پس از ورود به منطقه عملیات و استقرار در اردوگاه‌ها، یکی از اتفاقات مهم و تلخ، بمباران مقر لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) بود. در این واقعه، عده‌ای از نیروهای ما که خود را آمادۀ نبرد و شرکت در عملیات کرده بودند، به شهادت رسیدند و عده‌ای دیگر زخمی شدند.

«اولین گردانی که وارد منطقه عملیاتی شد، گردان سلمان بود که کنار رودخانه مستقر شد. رضا دستواره در حال سخنرانی برای نیروهای این گردان بود. یک‌دفعه هواپیماها آمدند و بمباران کردند. از بچه‌های گردان سلمان، تعداد زیادی به شهادت رسیدند. دستواره هم مجروح و دچار موج‌گرفتگی شد. این ماجرا کار را مشکل‌تر کرد و تصمیم‌گیری برای فرماندهانی که نیروهای آن‌ها قرار بود در عملیات شرکت کنند، دشوار شد.

از ۴۸ یا ۷۲ ساعت قبل از عملیات، حداقل سی گردان باید وارد منطقه شده و در این شیار مستقر می‌شدند. از آن پس، پرواز هواپیماهای عراقی لحظه‌ای قطع نمی‌شد و مرتب منطقه را بمباران می‌کردند.^۱

۱. نبرد در الوک، صص ۱۰۸-۱۰۵

«هر چه به آب نزدیک‌تر می‌شدیم، شن زیر پایمان هم گرم‌تر می‌شد. ناگهان یک هواپیمای عراقی در آسمان منطقه ظاهر شد. به دلم برات شد که آمده تا همه چیز را به هم بریزد. به صادق گفتم: «ایندی بورانی بمباران ائلراه (الان این جا رو بمباران می‌کند).»

شنیدم بودم در هر بمباران وسیع، اول یک هواپیما منطقه را نشان می‌گذارد، بعد هواپیماهای دیگر به دنبال او برای بمباران می‌آیند. ذهنم در آسمان بود و نگاهم به روبه‌رو. داغی شن‌های زیر پایم هنوز یادم هست. به سیدصادق گفتم: «نترس، بیا برویم لباس‌هایمان را بشوریم...»

این بار به خونی که روی لباس‌هایم خشک شده بود، نگاه کردم، اما در یک لحظه، ناگهان احساسی کردم دارم تلوتلو می‌خورم. انگار سرم گیج می‌رفت و دور خودم می‌چرخیدم...»^۱

عراق همواره در پی تلافی عملیات و تلخ کردن طعم پیروزی در کام رزمندگان ایرانی بود. برای همین، در هر عملیات، هواپیماها مواضع نیروهای ایرانی را بمباران می‌کردند.

۱. نورالدین پسر ایران؛ خاطرات سید نورالدین عافی، نگارش معصومه سپهری، تهران، سورۀ مهر، ۱۳۹۰، ص ۱۲۲

سیدنورالدین عافی در جریان همین بمباران‌ها مجروح شد و برادرش سیدصادق را از دست داد.

«می‌چرخیدم و ترکش‌های داغی را که پی‌درپی در تنم فرو می‌رفتند، احساس می‌کردم... عجیب بود که احساس بدی نداشتم. احساس می‌کردم در فضایی داغ و محو غوطه‌ورم. با صورت بر زمین خوردم. صداها، بوها، طعم خاک و خون... همه چیز قاطی شده بود و من در حالی که روی زمین افتاده بودم، با همهٔ توانم سعی می‌کردم بدانم چه شده است.

سرم را به زحمت از زمین بلند کردم، اما هیچ جا را نمی‌دیدم، دستم را به صورتم بردم تا خاک و خون را از چشمانم کنار بزنم، اما ناگهان دستم توی صورتم فرو رفت. مایعی گرم، انگشتانم را خیس کرد. دلم ریخت. آیا صورتم له شده بود؟ در اولین لحظه، از چشم راستم ناامید شدم. چشم دیگرم پر از خون بود و جایی را نمی‌دید. از داخل آب، صدای ناله و فریاد می‌آمد و همه جا می‌لرزید. من کمی هوشیار بودم، اما قادر نبودم سرم را بالا نگه دارم.

ناگهان انگار مرا برق گرفت. یادم آمد که ما دو نفر بودیم؛ من و صادق برادرم. این بار سعی کردم برای پیدا کردن صادق

بلند شوم. خدا می‌داند با چه مشقتی و چه حالی، سرم را به جستجوی برادرم بلند کردم. او را درست کنار خودم دیدم. اول نگاهم روی پایش رفت که زخمی و خونی بود. بعد نگاهم را تا صورتش کشاندم؛ جوی کوچک خونی که از دهانش جاری بود، امیدم را ناامید کرد.

انگار همه چیز متوقف شد. صادق آرام بود و من یقین پیدا کردم شهید شده است.^۱

در همین حال، منطقه شور و حال عملیات گرفته بود. نیروهای گردان‌ها وارد منطقه می‌شدند و در محل‌هایی که از پیش تعیین شده بود، مستقر می‌شدند. حالا نیروها کاملاً آماده برای آغاز عملیات بودند. ابرهای سیاه آسمان را فرا گرفتند.

«روز هشتم مهر، آماده‌باش اعلام کردند: بدون اجازه فرمانده، کسی جایی نرود. بعد از ظهر، همه نیروهای گردان در سنگر اجتماعی جمع شدیم و برادر صفر حبشی نقشه عملیات را توجیه کرد. نقشه‌ای را روی صخره‌ای زده بودند که ارتفاعات سلمان کشته، سان‌وایا و شهر مندلی عراق روی آن مشخص بود. مأموریت گردان ما، پدافند در منطقه چم‌هندی بود. قرار

۱. نورالدین پسر ایران، صص ۱۲۳ - ۱۲۲

بود از تنگه چغالوند حرکت کنیم و یک خط در مرحله اول تشکیل دهیم که دشمن نتواند از آن منطقه نیروهای ما را دور بزند و قیچی کند.

مأموریت سختی بود. ما می‌بایست همزمان با گردان‌های خط‌شکن شهید مدنی و شهید صدوقی حرکت می‌کردیم. آن‌ها وظیفه داشتند که ارتفاعات سلمان کشته را تصرف کنند و ما می‌بایست داخل دشتی که در امتداد ارتفاعات بود، پدافند می‌کردیم و منتظر ادامه کار می‌شدیم.^۱

روز قبل از عملیات، با توجه به وجود ابری که از روز قبل در آسمان بود، هوا توفانی شد و باد تندی شروع به وزیدن کرد. وزش باد باعث شد تا گرد و غبار غلیظی سطح منطقه را بپوشاند و همچون پرده‌ای مانع از دید دشمن در سراسر منطقه شود. بعد از پایان باد و توفان، هوا کم‌کم تاریک شد. در هنگام وقوع باد و توفان شدید، نیروها تردد و رفت‌وآمد خودشان را به پایان رساندند و در محل‌های مورد نظر مستقر شدند. اما به تدریج هوا صاف شد. در این زمان، نیروها می‌بایست خود را

۱. لشکر خوبان؛ خاطرات مهدی‌قلی رضایی، به کوشش معصومه سپهری، تهران،

به نقاط رهایی اولیه می‌رساندند. فاصلهٔ میان محل جایگزینی و نقطهٔ رهایی اولیه، در اکثر محورها، از کوه‌ها و شیارهای پر پیچ و خم تشکیل شده بود و احتمال گم کردن راه می‌رفت که مه و غبار غلیظ بر طرف شد و نیروها با استفاده از نور ماه (روز سیزدهم ماه بود و ماه تقریباً در حالت بدر قرار داشت) به ادامهٔ عبور از شیارها پرداختند.

پس از این که نیروها به دشت صاف رسیدند و دشمن امکان دید داشت، بار دیگر قطرات باران شروع به باریدن کرد که هم از خستگی و تشنگی و به خواب رفتگی نیروها جلوگیری می‌کرد و هم باعث شد تا دیده‌بان‌های دشمن اجباراً به سنگرها پناه ببرند. علاوه بر آن، بار دیگر ابر ضخیمی ماه را پوشش داد و نیروهای خودی با استفاده از تاریکی هوا، باقیماندهٔ راه تا مواضع دشمن را در دشت با آسودگی طی کنند و به مواضع دشمن یورش ببرند.

«شب عملیات، من و حاج‌همت در نقطهٔ رهایی، بالای یک بلندی که به کل منطقه مسلط بود، با بیسیم و تشکیلات ایستاده بودیم. حاج‌همت از همان جا دستور حرکت داد و نیروها از نقطهٔ رهایی به سمت خط دشمن حرکت کردند.

اما با بیسیم با فرماندهان یگان‌ها در ارتباط بودیم. یک‌دفعه متوجه شدم حاج‌همت به آسمان نگاه می‌کند و از چشم‌هایش اشک سرازیر است.

پرسیدم: «حاجی چی شده؟»

گفت: «خودت نگاه کن و ببین چی شده.»

خوب که نگاه کردم، دیدم ابرها آن جایی که نیاز است نیروها در تاریکی حرکت کنند، منطقه را تاریک می‌کنند. آن جایی که نیاز بود بچه‌ها در روشنایی حرکت کنند، کنار می‌روند و منطقه روشن می‌شود. جایی که نیروها در دید دشمن قرار می‌گرفتند، باز ابرها می‌آمدند و منطقه را سیاه می‌کردند. اصلاً ابر مأمور شده بود که از قبل از عملیات، گردان‌های ما را از دشمن محفوظ کند.

دیدم حاج‌همت عجیب منقلب شده است. در فاصله چند دقیقه‌ای که نیروها در حرکت بودند تا برسند به میدان مین و از آن عبور کنند، همان جا وضو گرفتیم و رو به خدا، به نماز ایستادیم و دعا کردیم. حاج‌همت در سجده آن قدر اشک ریخت و گریه کرد که وقتی پا شد، رداشکش رو زمین پیدا بود. نیروها پشت میدان مین رسیدند. در این عملیات،

پیش‌بینی شده بود که ممکن است دو سه گردان، شاید هم بیشتر، هنگام عبور از میدان مین و موانع به شهادت برسند. اما نیروهای ما ارتفاعات را گرفتند و فقط چند نفر مجروح شدند.^۱

عملیات قرار بود از نخستین دقایق بامداد ۹ مهر ۱۳۶۱ شروع شود، اما برخی نیروها راه را گم کرده بودند و بنابر این دیر به محل عملیات رسیدند.

«ماشین ما کاروان را گم کرد و در واقع مدتی در بیابان‌های اطراف تپه‌هایی که باید آن‌ها را تصرف می‌کردیم، سرگردان شدیم. داشتیم به صبح و طلوع فجر نزدیک می‌شدیم و اگر هوا روشن می‌شد، عملیات لو و تمام زحمت‌ها هدر می‌رفت. سرگردانی گروهی از رزمنده‌ها خودبه‌خود هماهنگی‌ها را کم می‌کرد. آن شب ما به وضوح شاهد بودیم که طلوع فجر به تأخیر افتاد و ابرهای سیاه، شب را برای بهتر برگزار شدن عملیات ما طولانی‌تر کردند.

در حین انجام عملیات، گروه ما تقریباً چهل نفر بود که در دسته‌های فکر کنم ۸ نفره تقسیم شدیم. هر دسته از یکی

۱. نبرد در الوک، ص ۱۰۹

از شیارهای تپه سلمان کشته که بزرگترین تپه و مخصوص فرماندهان عراقی بود، شروع به بالا رفتن کرد.

بیشتر از نصف تپه را رفته بودیم، ولی عراقی‌ها متوجه ما نشده بودند. چون تمام تپه را مین‌گذاری کرده بودند و اصلاً فکرش را هم نمی‌کردند کسی از این میدان بزرگ مین نزدیک آن‌ها شود. ما از معبری که تخریب‌چی‌ها باز کرده بودند، رفتیم. تا نزدیکی‌های آن‌ها که رسیدیم، چند منور زدند که فضای منطقه روشن شد و تعدادی از رزمنده‌ها را دیدند.

خیلی دستپاچه شدند و سعی در مقابله داشتند. یکی از تانک‌های آن‌ها شروع کرد از یکی از مسیرهای تپه به سمت ما آمد. محمدرضا نارنجک تفنگی را سر اسلحه‌اش سوار کرد، تانک را هدف گرفت و شلیک کرد. این نارنجک درست کنار درِ اتاقک راننده تانک منفجر شد و راننده تانک که حسابی ترسیده بود، با این خیال که حملات سنگینی شده و هر لحظه ممکن است تانک روی هوا برود، از آن خارج شد و به سمت سنگرهایشان فرار کرد.

ما همه الله اکبرگویان رفتیم و تانک را با نارنجک‌های دستی، تا حدی که دیگر قابل استفاده نباشد، منهدم کردیم.

چون هیچ کس از ما طرز استفاده از آن را بلد نبودیم.»^۱

عملیات در ۴۵ دقیقه بامداد آغاز شد. در منطقه شمالی (جناح راست)، تیپ ۳۱ عاشورا و تیپ ۴ لشکر ۸۱ زرهی باختران که در دو محور وارد عمل شده بودند، توانستند در مدت یک ساعت و نیم، ارتفاع سلمان کشته و تپه ۳۲۰ در سان واپا را تصرف کنند. در محور میانی، که به دلیل استحکامات فراوان دشمن در این منطقه، برای تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص) و تیپ مستقل ۵۵ هوارد شیراز نبرد سنگین و دشواری پیش‌بینی می‌شد، نیروهای خودی توانستند ارتفاع گیسکه را آزاد کنند. پس از آن، مواضع دیگر دشمن در قلعه‌مین، قلعه‌جوق، منطقه سلمان کشته، واروالین (واروارین) و تنگه میان‌تنگ که جاده سومار - مندلی - بغداد از میان آن می‌گذرد نیز به تصرف این نیروها در آمد. البته در میان‌تنگ، برخی مواضع دشمن، از جمله یک پاسگاه در دوله‌شریف و پاسگاه ایرانی کومه‌سنگ، به دلیل آماده‌باش نیروهای دشمن از ساعت‌ها قبل، در دست نیروهای عراقی باقی ماند. در جنوب منطقه (جناح چپ) نیز نیروهای تیپ

۱. <http://15rooz.blogfa.com>

۲۱ امام رضا (ع) با تحمل کمترین تلفات توانستند محورهای سیدک و دروازه^۱ را به تصرف خود درآورند. تا ساعت ۵:۳۰ صبح نیروهای ما توانستند ارتفاعات کهنه‌ریگ و گیسکه را هم فتح کنند. سه ساعت بعد ۴۰۲ و سلمان کشته هم آزاد شد. قرارگاه ظفر گزارش داد: «در محور جنوبی، جز پاسگاه‌های کومه‌سنگ و دوله‌شریف، نیروها بقیه هدف‌هایشان را گرفته‌اند و درگیری در میان‌تنگ ادامه دارد...»^۲

با روشن شدن هوا، دشمن که تا حدودی توان خود را باز یافته بود، در شمالی‌ترین بخش منطقه عملیات، ارتفاع مهم سلمان کشته را بار دیگر اشغال کرد. در ادامه فعالیت نیروهای خودی در طول روز، نیروهای لشکر ۳۱ عاشورا در محور شمالی عملیات، با احداث خاکریز توانستند از فشار بیشتر دشمن جلوگیری کنند. در این حال، ابری بودن هوا، فعالیت هوایی و دیده‌بانی توپخانه‌های دشمن را به حداقل رسانده بود و این امر به تثبیت موقعیت نیروهای خودی کمک فراوانی

۱. سیدک و دروازه، هر دو تپه‌هایی در منطقه سومار به ترتیب به ارتفاع ۲۵۳ و ۲۳۵ متر.

۲. ارتش در هشت سال دفاع مقدس، سید یعقوب حسینی، جلد پنجم، تهران، انتشارات عقیدتی سیاسی ارتش، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۲۸۱

می‌کرد. فعالیت گستردهٔ توپخانهٔ دشمن که از نخستین دقایق عملیات آغاز و تا پایان روز ادامه داشت، به دلیل ناهماهنگی کارساز نبود. حتی در برخی مناطق، نیروهای عراقی و محل استقرار آنان هدف گلوله‌های توپ ارتش عراق قرار گرفت و تلفات و خسارت‌هایی به آنان وارد کرد.

در مرحلهٔ اول عملیات، در مجموع حدود ۱۳۰ کیلومتر مربع از اراضی کشورمان که بیش از دو سال در اشغال نیروهای عراقی بود، آزاد شد و شهر مندلی در تیررس توپخانه‌های خودی قرار گرفت. همچنین ده‌ها تانک و نفربر عراقی منهدم شد و تعدادی تانک و نفربر و انواع سلاح و مهمات به غنیمت نیروی‌های خودی در آمد. در این مرحله از عملیات ۶۰۰ تن از نیروهای دشمن کشته یا زخمی و ۴۰ تن نیز اسیر شدند.

با توجه به اهمیت نظامی و سیاسی این عملیات، صدام حسین با حضور در یکی از قرارگاه‌های عملیاتی ارتش عراق در این منطقه، خطاب به فرماندهان عملیاتی گفت: «آبرو و حیثیت عراق به خطر افتاده است. شما به هر نحوی که ممکن است، باید ارتفاعات و مواضع از دست رفته را به دست آورید. اگر لازم باشد، تمام ارتش را به پشتیبانی شما می‌آورم

و حتی اگر تمام آن‌ها کشته شوند، باید مندلی را حفظ کنید و مواضع از دست رفته را بازپس بگیرید.^۱

روز دوم عملیات (۱۰ مهر ۱۳۶۱)، عملیات به منظور تکمیل و تثبیت اهداف به دست آمده در بخش شمالی منطقه عملیاتی ادامه یافت. استقرار نیروهای دشمن در ارتفاعات بین سان‌واپا و سلمان کشته و کرم‌ژیله موجب تسلط دید و تیر آن‌ها بر نیروهای خودی شده بود. در نتیجه فرمانده عملیات برای حل این مشکل، تیپ ۳۱ عاشورا را مأمور اجرای عملیاتی برای تصرف ارتفاع کرم‌ژیله کرد.

نیروهای تیپ ۳۱ عاشورا، در نخستین ساعات روز، عملیات خود را آغاز کردند و پس از یک درگیری شش ساعته موفق به تصرف این ارتفاع شدند. در این عملیات، چندین تانک و نفربر و مقداری از مهمات عراقی‌ها منهدم یا به غنیمت گرفته شد، همچنین ۷۱ تن از نیروهای دشمن کشته یا زخمی شدند.

«آن شب بچه‌ها روی سینه ارتفاع گیسکه و صخره‌های آن نردبان گذاشته، بالا رفته و ارتفاع را تصرف کرده بودند. این

۱. عملیات مسلم بن عقیل در محور سومار، علی‌رضا لطف‌اله زادگان. بنگرید به: نگین ایران؛ فصل‌نامه تخصصی دفاع مقدس، سال دهم، شماره ۳۸، پاییز ۱۳۹۰

ارتفاع بلندترین ارتفاع منطقه بود و اگر عراق آن را می‌گرفت، به تمام منطقه عملیاتی مسلط می‌شد. وقتی بچه‌ها این ارتفاع را می‌گیرند، دشمن آتش شدیدی روی آن می‌ریزد. صدام حسین کلت کمری‌اش را به فرمانده یک تیپ مخصوص هدیه می‌کند و او را تشویق می‌کند که با نیروهایش بیاید و این ارتفاع را از ما پس بگیرد.

این تیپ آمد و آن قدر آتش شدید و سنگینی ریخت روی ارتفاع که بچه‌ها مجبور شدند پایین بیایند و زیر ارتفاع مستقر شوند. اما دو جوان شانزده و هجده ساله بسیجی، در نوک این ارتفاع می‌مانند و وقتی این تیپ حمله می‌کند، تعداد زیادی از نفرات آنان را می‌کشند. این دو نفر کار را به جایی می‌رسانند که فرمانده تیپ عصبانی می‌شود و به تنهایی حمله می‌کند که او را هم می‌کشند و اسلحه کمری‌اش را باز می‌کنند؛ همان اسلحه‌ای که صدام به او هدیه کرده بود. گویا بر روی این اسلحه، نشانه‌هایی وجود داشته که آن را صدام هدیه کرده است.

این دو نفر بر روی ارتفاع حتی اسیر هم می‌گیرند؛ تا این که بچه‌ها به کمک‌شان رفتند. تیپی را که عراق با امید و با

آن همه تشکیلات فرستاده بود تا ارتفاع را بگیرد، دو جوان بسیجی تارومار کردند.^۱

نیروهای خودی در عملیات دیگری توانستند ارتفاع سلمان کشته را که روز گذشته تصرف و سپس از دست داده بودند، دوباره تصرف کنند، اما با توجه به موقعیت حساس و مهم این ارتفاع، نیروهای عراقی با بهره‌گیری از ۴ گردان و با وجود تحمل تلفات بسیار، ارتفاع سلمان کشته را بازپس گرفتند.

در منطقه میانی نیز واحدهایی از تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص) توانستند پاسگاه مرزی دوله شریف در خاک عراق را که بر جاده آسفالتۀ مندلی - سومار تسلط دید و تیر داشت، آزاد کنند. بدین ترتیب، راه تدارکاتی نیروهای خودی از عمق به جبههٔ مقدم در این منطقه باز شد.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، صدام حسین با حضور در منطقه، شخصاً بر عملیات نظارت داشت. فرماندهان عراقی برخلاف گذشته که حضور صدام حسین در مناطق عملیاتی را آشکار نمی‌کردند، این بار آشکارا از حضور وی در منطقه

۱. نبرد در الوک، صص ۱۱۲ - ۱۱۱

مندلی خبر دادند. این اقدام موجب تحریک افکار عمومی عراق، به ویژه نظامیان برای حفظ منطقه می‌شد.

«روز دهم مهر داشت تمام می‌شد. شب دوم عملیات، برخلاف شب قبل، منطقه در سکوت و سرما فرو رفته بود. از زور سرما می‌لرزیدم و دندان‌هایم به هم می‌خورد. صبح درگیری دوباره شدت گرفت. درگیری از هر طرف به شدت ادامه داشت که ناگهان صدای فریاد خیرالله بلند شد. گلوله‌ای به شکمش اصابت کرده و دادش را در آورده بود. او بچه هریس بود و داشت به لهجه هریسی ناله می‌کرد. نمی‌دانم چرا خنده‌ام گرفت. گفت: «بیا شکم مرا ببند، چرا داری می‌خندی؟»

باند را از روی لباس‌هایش، دور شکمش پیچیدم و گفتم: «خیرالله، پاشو برو پایین. با این وضع اگر این‌جا بمانی، اسیر می‌شوی.»

دستش را روی شکمش گذاشت و پایین رفت. هنوز دور نشده بود که گره باند باز شد و همچنان که می‌رفت، پشت سرش نوار سفیدی روی زمین کشیده می‌شد و همین باعث خنده من و بچه‌ها شده بود.

دقایقی نگذشته بود که باز صدای بچه‌ها را شنیدم: «ورمزیاری زخمی شده.»

نتوانستم سر جایم بمانم. ترکش خمپاره سینه‌اش را شکافته بود. زخمش به شدت خونریزی می‌کرد. همان کسی که از آغاز حرکت، یک لحظه هم نیاसوده بود. - زخم مرا ببند.

با صدای ضعیفی این را گفت و بیهوش شد. تنهاتر شده بودیم. تعدادمان از انگشتان دست فراتر نمی‌رفت و هر لحظه اتفاقی تازه می‌افتاد.^۱

روز سوم عملیات یعنی ۱۱ مهر ۱۳۶۱، دو گردان از نیروهای لشکر ۳۱ عاشورا با دستور فرماندهی عملیات بار دیگر مأمور اجرای عملیات روی ارتفاع سلمان کشته شدند. با وجود پیروزی‌های نسبی که به سختی و پس از حدود ده ساعت نبرد سنگین و در برخی نقاط با درگیری تن به تن حاصل شد، نیروهای خودی نتوانستند همه اهداف مورد نظر را تصرف کنند و حتی بخش‌هایی را که تصرف کرده بودند، به ناچار رها کردند و به عقب آمدند.

در این روز، همچنین نیروهای دشمن در محور میانی برای بازپس‌گیری سان‌واپا تا قلعه جوق پاتک سنگینی را انجام

۱. لشکر خوبان، صص ۵۸-۵۴

دادند و حتی تانک‌هایشان را تا نزدیکی سنگر نیروهای خودی پیش آوردند، اما مقاومت سرسختانه گردان میثم از لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) نیروهای عراقی را وادار به عقب‌نشینی کرد.

در روز ۱۲ مهر، یعنی روز چهارم عملیات، نیروهای عراقی با حضور صدام‌حسین در قرارگاه فرماندهی، به منظور بازپس‌گیری بخش میانی سلسله ارتفاعات مشرف بر مندلی و جاده آسفalte و توسعه آن بر جناحین، روی ارتفاعات کهنه‌ریگ و امتداد جنوبی آن (سمت چپ و راست میان‌تنگ) به مواضع نیروهای خودی هجوم آوردند.

در محور راست میان‌تنگ، نیروهای خودی در برابر فشارهای سنگین دشمن مقاومت کردند. حتی در برخی معابر توانستند عراقی‌ها را دور بزنند و عده‌ای از آنان را اسیر کنند. در این درگیری‌ها، ده‌ها تن از افراد دشمن کشته یا زخمی شدند.

در سمت چپ نیز، نیروهای عراقی در برخی مناطق تا داخل مواضع خودی نفوذ کردند و درگیری با پرتاب نارنجک ادامه یافت، اما سرانجام، مقاومت نیروهای تیپ ۳۱ عاشورا و

نیروهای تیپ ۴ لشکر ۸۱ زرهی، دشمن را ناچار به عقب‌نشینی کرد. در این محور نیز تلفات سنگینی به نیروهای دشمن وارد شد. نیروی هوایی عراق نیز در این روز فعالیت گسترده‌ای داشت و بارها مناطق خودی را بمباران کرد.^۱

در روز ششم عملیات (۱۴ مهر ۱۳۶۱)، نیروهای تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص) با اجرای عملیاتی در محور میانی، برای تکمیل مواضع به دست آمده، توانستند پاسگاه میان‌تنگ در محور سان‌واپا را به تصرف خود در آورند. در پی این پیروزی، ارتش عراق به فرماندهی صدام حسین اقدام به اجرای پاتک‌های متعدد و سنگینی کرد که با وجود بهره‌گیری از تعداد فراوان نیرو و پشتیبانی آتش توپ‌ها و نیروی هوایی، به دلیل هوشیاری مقاومت نیروهای خودی به شکست انجامید و در نتیجه دشمن با تحمل تلفات فراوان، مجبور به ترک منطقه عملیات شد.^۲

صدام حسین پس از سه روز حضور در منطقه عملیاتی، با درک واقعیت‌های صحنه نبرد و ناامیدی از توان نیروهای

۱. آتش سرد

۲. عملیات مسلم‌بن‌عقیل در محور سومار، علی‌رضا لطف‌اله‌زادگان، ص ۱۲

عراقی در بازپس گیری مناطق از دست داده، به بغداد بازگشت. «غروب شد و عمویحیی مثل همیشه اذان داد. او پیر بود و بسیجی. یک خصلت ویژه هم داشت. هیچ وقت اذان گفتنش ترک نمی شد. حتی در رزم شبانه و وقت استراحت و صبح و ظهر و...

وقت اذان که می شد، صدایش را می شنیدیم. بعد از نماز و صرف غذا، وقت استراحت بود. مدتی طول کشید تا سروصداها خوابید و دره را سکوتی فرا گرفت؛ اما این سکوت دیری نپایید؛ چون ناگهان دره به هم ریخت. زمین می لرزید.

- خوابم؟! -

نه، بیدار بودم و سروصدای وحشتناک انفجارهای پی در پی واقعیت داشت. گیج شده بودم. همه بچه ها همین وضع را داشتند. هر کسی خود را به سوی دیواره های دره می کشید.

- دارد با کاتیوشا می زند...

آتش بی وقفه می بارید. موشک آخر در چهل متری ما منفجر شد. مغزم کار نمی کرد. سروصدای بچه ها در غرش موشک های کاتیوشا گم شده بود. سرم را توی دستانم قایم کرده بودم. موج انفجار بعدی، تکانم داد. سنگ و خاک بود که

بر سرم می‌ریخت. تمام بازو و دست‌هایم می‌سوخت و خون جاری بود. هنوز نمی‌دانستم چه بر سر دستانم آمده است. خودم را به جای گودتری که عده‌ای دیگر آن‌جا پناه گرفته بودند و حبشی فرمانده گردان‌مان نیز آن‌جا بود، رساندم. موشک‌های کاتیوشا در یک ردیف منفجر شده بودند و عده‌ای از بچه‌ها، زخمی به تن داشتند. سینه عوض عاشوری ترکش خورده بود و بدجوری خون‌ریزی می‌کرد.

هنوز هیاهو و گرد و غبار فروکش نکرده بود که متوجه دایی شدم. او راننده گردان‌مان بود و به دلیلی که نمی‌دانم، همه او را دایی صدا می‌زدند. درست زیر پای ما خوابیده بود. وقتی دیدم هنوز سر جایش خوابیده، خیلی تعجب کردم: - بچه‌ها، دایی را! انگار نه انگار که کاتیوشا چند قدمی‌اش منفجر شده.

در آن لحظات غم و اضطراب، لب‌خندی روی لب‌هایمان آمد، اما برادر حبشی رو به من کرد و گفت: «پسر، نکند طوری‌اش شده؟»

- نمی‌دانم. چراغ قوه که داریم، می‌روم نگاهش می‌کنم. نور چراغ قوه را که روی صورتش انداختم، فکر کردم خواب

است. اما چند لحظه بعد، از آن چه دیدم، دلم ریخت. زیر نور ضعیف چراغ قوه، دیدم که شکمش از هم دریده و دل و روده‌اش بیرون ریخته. او آرام و بی صدا شهید شده بود. اولین بار بود که شهیدی با آن وضع می‌دیدم. بچه‌ها می‌گفتند به احتمال قوی او در مسیر موج انفجار قرار گرفته؛ چون ترکش هر قدر هم که بزرگ باشد، نمی‌تواند چنین کند. قبل از این که سایر نیروها متوجه شوند و آن‌جا بیایند، برادر حبشی گفت: «سوییچ ماشین را از جیبش در بیاورید و خودش را توی پتو بیچید.»

دسته کلید را که از جیبش بیرون آوردم، دستم از خون، گرم و خیس شد. به کمک بچه‌ها، بدنش را لای پتویی جمع کردیم و برای تخلیه نزد سایر شهدا بردیم. آسمان داشت روشن می‌شد.^۱

در هفتمین روز عملیات (۱۵ مهر ۱۳۶۱)، شهید محمدابراهیم همت، فرمانده قرارگاه ظفر در تشریح و تحلیل وضعیت عملیات اعلام کرد که دشمن از بازپس‌گیری تنگه سان‌واپا، میان تنگ، قلعه‌جوق، قلعه‌مین و واروالین کاملاً ناامید

۱. لشکر خوبان، صص ۵۰-۴۹

شده است، اما امکان دارد تصرف مجدد ارتفاع گسیکه (در جنوب غربی میان تنگ) را همچنان در دستور کار داشته باشد.^۱ وضعیت عمومی منطقه عملیاتی و استقرار نیروهای عراقی در ارتفاع سرکوب و حضور دیده بان‌ها در ارتفاعات متعدد، امکان مشاهده فعالیت‌های خودی را برای عراقی‌ها فراهم کرده بود. علاوه بر این، پناهنده شدن یکی از عشایر محلی به عراق که با نیروهای اطلاعات و شناسایی همکاری می‌کرد و حالا تمامی اطلاعات را برای دشمن به ارمغان برده بود، موجب شد عراقی‌ها از محل تک نیروهای ما آگاهی یابند.

در ادامه عملیات، نیروهای خودی از روزهای ۱۶ و ۱۷ مهر، در چندین نقطه به نیروهای عراقی که به طور پراکنده در دامنه ارتفاعات گیسکه، کهنه ریگ، میان تنگ و سان واپا حضور داشتند، حمله و تلفات سنگینی را بر آنان وارد کردند. نیروهای ما همچنین توانستند با پیشروی در محور سان واپا، این منطقه را به طور کامل تصرف کنند.

نیروهای عراقی نیز در ۱۹ و ۲۰ مهر، برای بازپس‌گیری ارتفاع ۴۰۲ و سان واپا و میان تنگ، حملاتی را ترتیب دادند

۱. لشکر خوبان

که همگی به شکست انجامید و در نتیجه آن‌ها با دادن تلفات بسیار، مجبور به عقب‌نشینی شدند.

در عملیات مسلم‌بن‌عقیل^(ع)، علاوه بر آزادسازی ۱۵۰ کیلومترمربع از مناطق مرزی که از اوایل جنگ تحمیلی در اشغال نیروهای عراقی بود، حدود ۳۰ کیلومترمربع از خاک عراق نیز در محور میانی (کومه‌شریف و دوله‌شریف) به تصرف نیروهای خودی در آمد. همچنین دشت سومار تأمین شد و نیروهای خودی بر شهر مندلی، تسلط دید و تیر پیدا کردند. از نیروهای عراقی نیز حدود ۱۰۰۰ نفر کشته یا زخمی و ۳۴ تن اسیر شدند.

پس از پایان عملیات، نیروهای لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله^(ص) و تیپ ۱۰ سیدالشهداء^(ع)، معتقد بودند می‌توانستیم عملیات مسلم‌بن‌عقیل^(ص) را ادامه دهیم و مندلی را تصرف کنیم. آن‌ها شناسایی‌هایشان را در منطقه عملیاتی سومار ادامه دادند و طرح عملیات زین‌العابدین^(ع) را برای فتح مندلی آماده کردند. روز ۲۵ آبان، رزمندگان عملیات زین‌العابدین^(ص) را آغاز کردند تا به سمت مندلی پیش بروند، اما موفقیت چندانی حاصل نشد.

با پایان یافتن این عملیات، سومار سربلند از آزمایش دیگر، به نیروهای خودی سلام دوباره گفت تا مسیر را برای فتح و پیروزی‌های دیگر هموار کند.

۴ فصل چهارم

پنجم اکتبر ۱۹۸۲، یعنی دوازده روز پس از آغاز عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع)، نامه‌ای از نماینده رسمی ایران در سازمان ملل برای دبیرکل این سازمان فرستاده شد. در بخشی از این نامه خطاب به دبیرکل نوشته بود: «نمایندگی دائمی عراق در یادداشت مورخ یکم اکتبر ۱۹۸۲ خود، درخواست اجلاس فوری شورای امنیت جهت مورد ملاحظه قرار دادن مناقشه میان ایران و عراق را نمود و اظهار داشت: «نیروهای ایرانی حملات نظامی بزرگی را در ساعت ۰۰:۰۰ به وقت محلی) روز جمعه یکم اکتبر ۱۹۸۲ در بخش سومار آغاز و تلاش کردند که از مرز بین‌المللی در مجاورت شهرستان مندلی عراق عبور کنند.»^۱

۱. جنگ ایران و عراق در اسناد سازمان ملل متحد، ترجمه محمدعلی خرمی، جلد اول، تهران، مرکز اسناد دفاع مقدس سپاه، چاپ اول، ۱۳۸۷، صص ۱۵۵ - ۱۵۴

نماینده رسمی ایران در این نامه که برای دبیر کل سازمان ملل متحد نوشته شده بود، به منطقه سومار و اوضاع و احوال جنگی اش اشاره و گزارشی از تصرف آن به دست عراقی ها و آزادسازی آن ارائه کرده بود. سپس بر این نکته تأکید ورزیده بود که عراق در بمباران مناطق مسکونی به هیچ وجه کوتاهی نمی کند؛ بنابر این بسیاری از مردم این مناطق در معرض حمله های غافل گیر کننده دشمن هستند.

«جناب عالی از اشغال غیرقانونی ۲۰ شهر و ۱۲۰۰ روستا و بمباران ناجوانمردانه مناطق مسکونی، بیمارستان ها، مدارس و اماکن مقدسی اطلاع دارید که به شهادت هزاران غیرنظامی بی دفاع منجر شده و این بی توجهی کامل به حقوق بین المللی و اصولی اخلاقی است که مزدوران بعثی صدام حسین طی دو سال گذشته انجام داده اند و هرگز شورای امنیت آن را تهدیدی برای صلح و امنیت بین المللی محسوب نکرده است. بنابر این هیچ ضرورتی جهت مباحثات رسمی درباره موضوع یا محکومیت متجاوز با توجه به ابزارهای موجود در فصل هفتم منشور سازمان ملل، وجود ندارد.»^۱

۱. جنگ ایران و عراق در اسناد سازمان ملل متحد

چند روز پس از فرستادن این نامه، فرماندهان قرارگاه کربلا، طرح عملیات محرم را نهایی کردند تا در آبان ۱۳۶۱ در تپه‌های حمزین در جنوب استان ایلام و روبه‌روی استان میسان عراق انجام دهند. عملیات محرم نیز اهدافی شبیه عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع) داشت و بنا نبود عملیات گسترده‌ای باشد. همزمان با آخرین شناسایی‌ها و طراحی عملیات محرم، در جبهه سومار و نفت‌شهر نیز فرماندهان قرارگاه ظفر در منطقه شناسایی‌هایی انجام دادند تا در ادامه عملیات مسلم‌بن‌عقل (ع)، نقشه‌ای برای فتح مندلی طراحی کنند. آن‌ها معتقد بودند در عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع) هم امکان رفتن به مندلی را داشتیم.

۱۶ آبان عملیات محرم با پیروزی ایرانی‌ها و آزاد کردن ۲۰۰ کیلومترمربع از زمین‌های اشغالی غرب دویرج و ارتفاعات حمزین به پایان رسید. پس از عملیات محرم و پیروزی‌هایی که به دست آمد، در جبهه سومار شور و حال فراوانی برپا بود. هدف عملیات، ورود به شهر مندلی عراق و انهدام مراکز مهم این شهر و نیروهای مستقر در آن منطقه بود.

تا نزدیکی شهر مندلی، دشمن موانع زیادی را در منطقه به

کار گرفته بود. چرا که خوب می دانست احتمال حمله دوباره نیروهای ایرانی پس از عملیات مسلم بن عقیل به شهر مندلی بسیار است. نیروهای ایرانی در چندین مرحله منطقه را تا حوالی شهر مندلی شناسایی کردند.

«عده‌ای از بچه‌ها دوستان‌شان را در عملیات قبلی از دست داده بودند. هر چادر را که نگاه می‌کردی، می‌دیدي که بچه‌ها جای خالی‌شان را با گل پوشانده‌اند؛ چادرهایی که در آن‌جا مثل یک خانواده، مدتی را زندگی کرده بودند. در شناسایی‌های قبل از عملیات، تا نزدیکی‌های شهر مندلی رفتیم، اما وارد شهر نشدیم. دشمن موانع زیادی را در منطقه به کار گرفته بود. چرا که خوب می‌دانست به احتمال زیاد، پس از عملیات مسلم بن عقیل، به شهر مندلی حمله می‌کنیم. در چندین مرحله، منطقه را تا حوالی شهر مندلی شناسایی کردیم. موانع طبیعی زیادی مثل رودخانه، پستی، بلندی و ... سر راهمان بود.»^۱

ضعف در شناسایی، ناقص بودن بنیة نظامی و برخی دلایل دیگر، عده‌ای از فرماندهان را نسبت به انجام عملیات زین‌العابدین (ع) تا اندازه‌ای ناامید و بدبین کرده بود.

۱. نبرد در الوک، ص ۱۱۶

برخی فرماندهان در موفقیت عملیات تردید داشتند. سرتیپ عبادت، فرمانده تیپ هوابرد شیراز که نیروهایش در منطقه بودند، می‌گوید: «برادر چراغی، فرمانده وقت تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله (ص)، می‌گفت عملیات کنیم، مندلی را بگیریم. گفتم اگر ارتفاعات را رها کنیم و به دشت بزنیم و گیر بیفتیم، پدافند خیلی مشکل می‌شود و حتی ممکن است ارتفاعات را هم از دست بدهیم. چراغی می‌گفت دستور است و به من تکلیف کرده‌اند.»^۱

با این حال، آرایش نظامی در منطقه مشرف به مندلی، شکل گرفت. نیروها تجهیز شدند و آماده برای عملیات. و عملیات آغاز شد.

«یک بسیجی جوان به نام مهری نوحه‌خوانی کرد و شعر «بسیجی دیده بیدار عشق است» را خواند. این شعر حال و هوای بچه‌ها را بیشتر دگرگون کرد. بچه‌ها سوار ماشین‌ها شدند و ستونی به راه افتاد. من هم با توپوتوانت، پشت سر ستون حرکت می‌کردم. ارتفاع بلندی در منطقه بود که یک گوشه آن دست عراقی‌ها بود و از آن جا به بخشی از جاده دید

۱. آتش سرد، ص ۸۷

داشتند. عراقی‌ها هیچ وقت از آن‌جا شلیک نکرده بودند و ما همیشه به راحتی تردد می‌کردیم و این را نمی‌دانستیم که یک دوشکا در آن‌جا کار گذاشته‌اند و می‌توانند جاده را بزنند. حتی احتمال می‌دادیم که عراق دقیقاً جاده را نمی‌بیند.

با دیدن ستون، عراقی‌ها شروع به تیراندازی کردند که از قضا همان برادر مهری که گفتم قبل از عملیات نوحه‌خوانی می‌کرد، ابتدای کار به شهادت رسید و جنازه‌اش را به عقب برگرداندیم.^۱

شش گردان از تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) و یک گردان از تیپ هوابرد ارتش وارد عملیات شدند. اما انگار دشمن از انجام عملیات آگاه بود. با این‌که برخی گردان‌ها توانسته بودند خط را بشکنند و از میان عراقی‌ها عبور کنند، اما خط‌شکن‌ها در میدان مین گیر افتادند و درگیری شدت گرفت. عراقی‌ها آتش شدید خود را متوجه نیروهای ایرانی کردند.

ناصر قره‌باغی از رزمندگان شرکت‌کننده در عملیات زین‌العابدین (ع) می‌گوید: «گمانم ساعت ۱۲ ظهر بود که عراقی‌ها متوجه‌مان شدند. درگیری شروع شد و مجبور شدیم

۱. نبرد در الوک، ص ۱۱۶

توی شیار، مسیری را که آمده بودیم، برگردیم به سمت جبهه خودمان؛ چون جلوتر شیاری نبود. باید می آمدیم روی سطح زمین. عراقی ها از دو طرف شیار، محاصره مان کردند...»^۱

عراقی ها صبر کردند تا تمام نیروهای ایرانی از گذرگاه بگذرند. در همین مرحله وارد عمل شدند و سعی کردند پشت سر نیروهای رزمنده ایرانی را ببندند. نیروهای خودی وارد دشت مندلی شدند و درگیری آغاز شد.

«دشمن کاملاً آگاه بود. حالا چه چیزی باعث شده بود که دشمن متوجه شود، کسی نمی دانست. از معبری که باید از آن عبور می کردیم، عبور کردیم. اما یک دفعه پشت سر ما را بستند و در یک محاصره قرار گرفتیم. وقتی وارد دشت مندلی شدیم و درگیری آغاز شد، یک مرتبه متوجه شدیم که از پشت سرمان هم گلوله می آید و بچه ها زخمی و شهید می شوند. کاملاً در محاصره افتاده بودیم. بچه ها مقاومت کردند و از عقبه دستور عقب نشینی صادر شد.»^۲

«حسین الله کرم، از طراحان عملیات زین العابدین (ع)

۱. آتش سرد، ص ۹۱

۲. نبرد در الوک، ص ۱۱۷

می‌گوید: این طرح عملیاتی، به نیرویی در حد چندین لشکر احتیاج داشت، اما نیروی کافی برای عملیات مهیا نشد و ما تصمیم گرفتیم برای انهدام نیرو و ضربه زدن به عراق، طرح را اجرایی کنیم.

در قرارگاه، فرماندهان نگران نیروها بودند و طولانی شدن زمان انتظار برای بازگشت رزمندگان، فرماندهان را در شرایط سختی قرار داده بود. سرتیپ کریم عبادت می‌گوید: یک گروهان دویست نفری فرستاده بودم. قرار شد گروهان ما با باقی نیروها برگردند عقب. هر چه منتظر ماندم، کسی برنگشت. گفتم لابد همه در میادین مین از بین رفته‌اند. ناامید شده بودم که خبر رسید حدود چهل نفر از نیروها برگشته‌اند و بیست سی زخمی هم روی دوش دارند. می‌گفتند باقی شهید شده‌اند. دیگر گردان‌ها هم با چنین وضعی بازگشتند.

مهدی مرنندی نیز می‌گوید بچه‌ها تنگه را گرفتند و به سمت مندلی رفتند. شبانه به نخلستان‌ها و داخل خیابان‌ها اطلاعیه چسبانند، اما عراقی‌ها تنگه را از بغل قیچی کردند و بستند. آمار تلفات بالا بود. تقریباً هیچ کدام از یگان‌هایی که رفتند، برنگشتند.^۱

عملیات زین‌العابدین (ع) شروع خوبی داشت و حتی برخی از نیروها به دروازه‌های مندلی هم رسیدند، اما ارتش عراق از پشت رزمندگان را قیچی کرد و عملیات به پیروزی نرسید.

□ پس از عملیات زین‌العابدین (ع)، جبهه سومار و نفت‌شهر تنها به عنوان جبهه‌ای پدافندی به شمار می‌آمد. چرا که نیروهای عراق راه‌های نفوذ به مندلی را به سختی بسته بودند. در این میان، ارتش عراق گاهی با شبیخون زدن، نیروهای مستقر در منطقه را به آزمون نبرد می‌خواند. اما هر بار با پایداری مدافعان این سرزمین روبه‌رو می‌شد. کماندوهای عراقی پس از نفوذ به خاک ایران اسیر هوش پدافندی نیروهای ایرانی می‌شدند. شاید هر دو جبهه به این نتیجه رسیده بودند که این نقطه از مرز، راه نفوذ ندارد. بنابر این حمله‌ای همه‌جانبه از این محور صورت نمی‌گرفت.

۵ فصل پنجم

در آذر ۱۳۶۵ بیمارستان صحرایی سومار با حضور کادر پزشکی متخصص از تمام کشور، تجهیز و آماده شد. بیمارستان صحرایی سومار که تجهیزات پزشکی پیشرفته‌ای را در خود جای داده بود، در دامنه یک تپه و در فاصله تنها ۲۳ کیلومتر از خط مقدم قرار داشت. این بیمارستان پیش‌تر به صورت چند کانکس، در چند منطقه دیگر کرمانشاه مستقر و سپس به منطقه سومار آورده شده بود.

در شرایط عادی، یک بیمارستان صحرایی ارتش باید در

۶۰ کیلومتری خطمقدم باشد. عده‌ای از پزشکان و پرستاران تصمیم گرفتند برای یاری رساندن بهتر به زخمی‌ها، به خط مقدم نزدیک‌تر باشند. آنان در بیمارستان برای ارائه خدمات گوناگون درمانی، از کمک‌های اولیه گرفته تا جراحی‌های بزرگ، آماده بودند. بیمارستان صحرایی ۵۲۸ جایی برای مداوای زخمی‌شدگان خط مقدم، در منطقه سومار بود.

«هر قدر از جنگ می‌گذشت، بیمارستان جابه‌جا و به خط مقدم نزدیک‌تر می‌شد. تا سال ۶۳ بیمارستان در منطقه چهارمله مستقر شد. دوباره دستور جابه‌جایی به تنگه‌کنگیر آمد و در منطقه پل سه‌دهنه استقرار پیدا کرد. بیمارستان ۵۲۸ صحرایی سومار، سه دستگاه کانتینر برای اتاق عمل با چهار تخت و تجهیزات کامل داشت. برای استراحت کارکنان ثابت هم سوله‌هایی اختصاص داده شده بود.

در زمان عملیات که کادر بیمارستان زیاد می‌شد، از چادرها استفاده می‌کردیم. چون نزدیک عملیات بود، حدود ۱۵ دستگاه آمبولانس داشتیم و از چند دستگاه اتوبوس که صندلی‌هایشان را در آورده بودند هم به صورت آمبولانس (یعنی اتوبوس‌های آمبولانسی) استفاده می‌کردیم. در منطقه

بیمارستان پدافند هوایی هم داشتیم. البته سوله‌هایی هم برای تجهیزات موتور برق و آشپزخانه و کارهای دیگر وجود داشت.^۱

در اوایل دی ۱۳۶۵، همزمان با آماده‌سازی نیروهای رزمنده برای عملیات کربلای ۶، نیروهای عراقی با حملات بسیار سنگین توپخانه و بمباران هوایی، منطقهٔ سومار را هدف قرار دادند که در نتیجهٔ آن، تعداد زیادی از رزمندگان به شهادت رسیدند یا به شدت زخمی شدند. به این ترتیب، سیل مجروحان به سمت بیمارستان صحرایی روانه شد. کمبود امکانات و نیرو، پاسخگوی تعداد زیاد مجروحان نبود. با این حال، پزشکان و پرستاران و امدادگران بیمارستان به سختی سرگرم مداوای مجروحان شدند.

«با این که در بیمارستان پدافند هوایی داشتیم، اما هواپیماهای عراقی اول پدافند را می‌زدند و بعد شروع به بمباران مناطق دیگر می‌کردند. در همین روزها بود که نیروهای

۱. روایت سرهنگ ابوالقاسم فرامرزی، تکسین دندان‌پزشکی. بنگرید به: ۵۲۸؛ بازروایی خاطرات بمباران شیمیایی (بیمارستان صحرایی ۵۲۸ سومار)، امیر محمد عباس‌نژاد، تهران، سورهٔ سبز، ص ۸۷

ایرانی توانستند یک خلبان عراقی را که اجکت^۱ کرده بود، دستگیر کنند. برای مداوا به بیمارستان ۵۲۸ آوردند. نیروهای حفاظت اطلاعات آمدند بیمارستان تا از خلبان اطلاعات کسب کنند. خودِ خلبان پرسید: «این جا بیمارستان ۵۲۸ است؟» اسمش را دقیقاً می دانست. پرسیدند: «چطور مگر؟» گفت: «عراق در صدد بمباران شیمیایی این بیمارستان است.»

خلبان عراقی خبر بمباران شیمیایی توسط عراق را به نیروهای ایرانی داد. کارکنان بیمارستان هم تقریباً تا دو سه روز برای در امان ماندن از بمباران شیمیایی، به زیر پل کنار رودخانه می رفتند، اما وقتی دیدند خبری نشد، دیگر نرفتند. من روز ۹ دی ۱۳۶۵، چند مجروح ضربه مغزی را با بالگرد به کرمانشاه آورده بودم و دستور داشتم که مقداری تجهیزات اتاق عمل از بیمارستان ۵۲۰ بگیرم و برای تدارک عملیات به بیمارستان ۵۲۸ ببرم.^۲

روز ۹ دی ۱۳۶۵، هواپیماهای عراقی بر فراز آسمان پرواز

۱. بیرون پریدن از هواپیما

۲. خاطرات سرهنگ مجتبی دهقانی. بنگرید به: ۵۲۸؛ بازروایی خاطرات بمباران

می کردند و اجسام عجیبی را به پایین می انداختند:

«این اجسام شبیه بادکنک و تکه های کاغذ، یا حتی بمب های دودزا بود. ما اصلاً نمی توانستیم حدس بزنیم که چرا هواپیماهای عراقی این اجسام عجیب را پرتاب می کنند. اما روز بعد فهمیدیم که در حال تعیین جهت وزش باد بوده اند.»^۱ روز بعد، یعنی ۱۰ دی ۱۳۶۵، نیروی هوایی عراق، خط مقدم جبهه ایران در نزدیکی سومار را بمباران شیمیایی کرد؛ همچنین بیمارستان ۵۲۸ سومار را.

«امکان نداشت که بیمارستان را با جای دیگری اشتباه بگیرند. یک حرف H بزرگ قرمز رنگ، به نشانه بیمارستان، روی سقف نقاشی شده بود. تمام جاده پر از آمبولانس های پارک شده بود. کاملاً مشخص بود که ساختمان ما، یک بیمارستان است... روز حمله شیمیایی، روزی است که هیچ وقت فراموش نمی کنم. ساعت ۸ صبح بود که ناگهان صدای ضدهوایی ها را شنیدم. بعد ۶ هواپیما را بالای سرم دیدم که در حال انداختن ۶ بمب معمولی بودند. توپخانه آن ها نیز همچنان در حال

۱. خاطرات جهان شاه صادقی. بنگرید به: پایگاه اطلاع رسانی قربانیان سلاح های شیمیایی www.chemical-victims.com

شلیک به سمت بیمارستان بود. اما بیمارستان، دفاع هوایی نداشت و در این زمان، پراز سربازان زخمی بود. صدها رزمندۀ زخمی در حال انتقال به بیمارستان بودند؛ اما حملۀ شیمیایی با گاز خردل در عصر این روز اتفاق افتاد. ۴ هواپیمای عراقی، ۸ بمب شیمیایی را در اطراف و داخل این بیمارستان انداختند. بسیاری از مجروحان و همچنین کادر پزشکی بیمارستان بلافاصله به شهادت رسیدند و کل بیمارستان فلج شد.^۱

عراق با این که می‌دانست بیمارستان تنها برای مداوای زخمی‌شدگان جنگ ساخته شده، از چند روز پیش‌تر در تدارک بمباران شیمیایی آن برآمده بود و با تشخیص و شناسایی جهت باد، روز مناسب را برای بمباران بیمارستان انتخاب کرده بود.

برای پزشکان و پرستاران بیمارستان ۵۲۸، این نوع حمله تازگی داشت. بمب‌های شیمیایی مثل بمب‌های متعارف منفجر نمی‌شوند، چون چاشنی انفجاری ندارند. بعد از فرود بمب‌ها، پودر سفیدی از آن‌ها خارج و دود و قطرات کوچک مایع با بوی سیر در همه جا پخش شده بود.

۱. ۵۲۸؛ بازروایی خاطرات بمباران شیمیایی

یک بمب در ورودی بخش اورژانس بیمارستان افتاد. همه کسانی که داخل بخش اورژانس بودند، به دام افتادند و هیچ کس نجات پیدا نکرد. یک بمب دیگر در نزدیکی اتاق عمل افتاد که دو پزشک در حال جراحی یک سرباز مجروح در آن بودند. همه آنان در همان روز یا روزهای بعد به شهادت رسیدند.

بلافاصله پس از پایان حمله، پزشکان و پرستارانی که زنده مانده بودند، بدون آگاهی از پیامدهای تنفس هوای مسموم، به بررسی میزان آسیب وارده به بیمارستان پرداختند:

«هیچ کدام از ما، از ماسک ضد گاز استفاده نکردیم. نه به این دلیل که ماسک را در آن لحظه همراه نداشتیم؛ اتفاقاً ماسک‌ها در انبار بودند. بلکه به این دلیل که هیچ کدام ما واقعاً فکر نمی کردیم حمله شیمیایی اتفاق افتاده است.»

گاز خردل تمام منطقه را فرا گرفته بود.

پس از حادثه بمباران شیمیایی بیمارستان صحرایی سومار، فضای بیمارستان برای کسانی که پیش تر به این بیمارستان رفت و آمد داشتند، عجیب و دردناک بود. بیمارستان غیرعادی و اورژانس شلوغ بود. بیمارستان ساعت ۱۲:۳۰ بمباران

شیمیایی شده بود.

«مرتضی خوید و جهانشاه صادقی را دیدیم که داخل آمبولانس و در حال اعزام به عقب هستند. از بین همه افراد حاضر در بیمارستان، من و قیصری سالم و تازه نفس بودیم. سریع همه مجروحان و دکترها را با دو سه اتوبوس آمبولانسی و چند تا آمبولانس به کرمانشاه اعزام کردیم.

تا ساعت ۷ و ۸ غروب در منطقه بودیم. یک دفعه احساس سوزش در چشم‌هایمان کردیم و حالت تهوع و استفراغ به‌مان دست داد.

داخل کانکس بیمارستان‌ها را گشتیم. در کانکس پزشکان، دکتر ظهراب شکور و راننده آقای خراسان‌زاده را پیدا کردیم که از ناحیه چشم مصدوم و نابینا شده بودند. اواخر شب بود، چون آقای دکتر رانندگی بلد نبود و راننده‌اش هم مصدوم شده بود، من راننده شدم و از جاده سومار به گیلان‌غرب رفتیم. ساعت ۱۲ شده بود. چادرهای ش.م.ر زیادی آن‌جا برپا کرده بودند.

دکتر شکور و راننده را تحویل این چادرها دادیم. سوزش چشم داشتیم و وقتی دکترها ما را معاینه کردند، سریع دستور

بستری دادند، اما آن‌جا بستری نشدیم. به اتفاق خراسان‌زاده به طرف سرپل ذهاب آمدیم. پادگان ابوذر یک بهداری داشتیم. آن‌جا رفتیم. تقریباً ساعت ۳ صبح شده بود.^۱

مجروحان بلافاصله با استفاده از اتوبوس‌هایی که با برداشتن صندلی‌ها به آمبولانس تبدیل شده بودند، به تهران منتقل شدند. بسیاری از آن‌ها در این زمان هنوز لباس‌های آلوده به گاز خردل را به تن داشتند.

بمباران شیمیایی بیمارستان ۵۲۸ صحرایی، یکی دیگر از فجایع جنگ تحمیلی بود که ناجوانمردی نیروهای بعثی عراق را به اثبات می‌رساند. با این حال، خاموشی مجامع جهانی و واکنش سرد و بی تفاوت آن‌ها به این فجایع شگفت‌آور بود.

در آمارهای اولیه، تلفات این حمله ۴۰۰ مصدوم و ۲۰ شهید ذکر شد که در روزهای بعد، به تدریج افزایش یافت. چند تن از پزشکان متخصص و استادان جراحی نیز در این حمله به شهادت رسیدند. ایثار و شجاعت شهید سرهنگ دکتر احمد هجرتی که امروز

۱. خاطرات سرهنگ مجتبی دهقانی. ۵۲۸؛ بازروایی خاطرات بمباران شیمیایی،

بیمارستان صحرایی سومار مزین به نام آن شهید است، در
حالی روی داد که او در اتاق عمل بیمارستان صحرایی مشغول
جراحی یک مجروح بود.

فصل ششم

در مرزهای مشترک ایران و عراق بعضی نقاط دارای اهمیت خاصی هستند که هنگام درگیری دو کشور، تصرف و استقرار آن برای دو طرف مزیت‌های فراوانی دارد. ارتفاعات کهنه‌ریگ در سومار از جمله مناطق مهمی به شمار می‌آید که مرز مشترک ایران و عراق را تشکیل می‌دهد و در آغاز جنگ تحمیلی، به علت کمبود نیروی کافی، به اشغال و تصرف عراق درآمد. این منطقه، میدان دید و تیر خوبی به همهٔ جهات داشت و امکان دیده‌بانی و کنترل مناسب را روی محور نفت‌خانه به مندلی در عراق و نفت‌شهر و سومار در ایران فراهم می‌کرد. همچنین کنترل درهٔ سان‌واپا را که ارتفاعات

مرزی کهنه‌ریگ و سلمان کشته را از یکدیگر جدا می‌کند، آسان می‌ساخت.

تصرف این منطقه در روزهای نخستین جنگ تحمیلی از سوی ارتش عراق، باعث شد تا شهرهای سومار و نفت‌شهر سقوط کنند و ارتفاع ۴۰۲ که به کلید منطقه معروف است، به دست دشمن بیفتد.

در نهم مهر ۱۳۶۱، ارتفاعات کهنه‌ریگ و در رأس آن ارتفاع مهم ۴۰۲، در عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع) آزاد شد و نیروهای ما بر شهر مندلی، دوله‌شریف، علی‌نایر، نفت‌خانه و چندین بخش و روستای مرزی عراق تسلط کامل پیدا کردند. پس از پایان عملیات بزرگ مسلم‌بن‌عقیل (ع) تا پذیرش قطعنامه و پایان جنگ تحمیلی، ارتش عراق بارها حملات گسترده‌ای را از جناح‌های مختلف با تجهیزات رزمی و نفری کامل انجام داد و برخلاف قوانین بین‌المللی، در سه مرحله اقدام به استفاده و پخش انواع عوامل شیمیایی کرد تا شاید بتواند یک بار دیگر این ارتفاعات را تصرف کند.

اما این منطقه باز هم شاهد عملیات مختلف دیگری بود؛ هر چند هیچ‌کدام از آن‌ها به بزرگی عملیات مسلم‌بن‌عقیل

(ع) نبودند. عملیات آفندی نصر ۳ در نهم تیر ۱۳۶۴ از سوی تیپ ۴۰ سراب ارتش، در منطقه میان‌تنگ انجام شد. این عملیات در تداوم عملیات محدود نیروهای خودی طرح‌ریزی و اجرا شد. عملیات نصر ۳ صرفاً برای انهدام مواضع و امکانات دشمن انجام گرفت. بنابر این تصرفی در مواضع دشمن صورت نگرفت.

یک عملیات دیگر در منطقه سومار شکل گرفت: عملیات ارتفاع گیسکه در ۳۱ تیر ۱۳۶۴. پس از آن نیز عملیات آفندی تپه سرخ (نصر ۸) نیز در این منطقه، در سوم مهر ۱۳۶۴ اتفاق افتاد. در جریان این عملیات، رزمندگان تیپ ۳ لشکر ۸۱ زرهی، برای افزایش روحیه و وارد آوردن ضربه‌هایی کاری به دشمن، بیش از ۱۳ سنگر و دو انبار مهمات دشمن را منهدم کردند و بسیاری از افراد دشمن را به هلاکت رساندند یا زخمی کردند.

بار دیگر عملیات در منطقه عمومی سومار در ۲۹ مهر ۱۳۶۴ و عملیات سان‌واپا در پانزدهم آبان ۱۳۶۴ به وقوع پیوست.

«اول شب به قرارگاه غرب نیروی زمینی ارتش در ارتفاعات

مشرف به سومار و نفت‌شهر رسیدیم. در بین راه، بعد از کوه‌دشت تا این‌جا، همه‌جا از میان جنگل‌های بلوط گذشتیم. خوشبختانه در غرب این همه جنگل خوب داریم.

در قرارگاه، آقای حسنی‌سعدی و آقای جمالی گفتند که دیشب یک اسیر عراقی گرفته‌ایم. او گفته که از عملیات ما مطلع‌اند و آن‌ها هم یک درجه‌دار از ما اسیر گرفته‌اند. نظرشان را راجع به انجام عملیات خواستم. گفتند بهتر است عمل بکنیم. آن‌ها برای انجام عملیات جلوتر رفتند. من هم در قرارگاه به انتظار ماندم. احمدآقا (خمینی) تلفنی پیغام داد که زدن موشک به بغداد خیلی مؤثر بوده، باز هم زده شود. گفتم بزنند. بعد از نماز و شام، دعای توسل خواندیم. ساعت ده‌ونیم، عملیات با رمز «یا فاطمه‌الزهراس» آغاز شد. نیروی زمینی با پنج لشکر عمل می‌کند. از بام قرارگاه، خواستم منظره را ببینم، ولی جز صدای توپ‌ها و برق آتش سلاح‌ها، چیزی قابل تشخیص نبود. به انتظار نتیجه ماندیم. اطلاع رسید عراق، خرم‌آباد و باختران را بمباران کرده و در جنوب موفقیت داشته‌ایم.»^۱

۱. کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۵؛ اوج دفاع، اکبر هاشمی رفسنجانی، به اهتمام عماد هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۸

عملیات کربلای ۶ در ۲۳ دی ۱۳۶۵ در منطقه سومار انجام گرفت. این عملیات بدون هیچ‌گونه غافل‌گیری و برای پشتیبانی عملیات کربلای ۵ اجرا شد. در نتیجه این عملیات حدود ۴۰ کیلومتر مربع از خاک میهن آزاد شد و ۱۱ تیپ عراقی که در منطقه درگیر بودند، متحمل ۲۰ تا ۸۰ درصد انهدام شدند. ده‌ها دستگاه تانک و خودروی زرهی و ۱۳ فروند هواپیما، سه فروند بالگرد و چند انبار مهمات نیز نابود شدند.

در ۲۶ تیر ۱۳۶۶ بود که صدام حسین، به دلیل اهمیت ارتفاعات ۴۰۲ سومار، شخصاً فرماندهی یک عملیات را برای تصرف این ارتفاعات برعهده گرفت و در قرارگاه تاکتیکی شهر مندلی، به فاصله ۷ کیلومتری مرز، با تمامی امکانات و تجهیزات نظامی و نفرات کامل در منطقه حضور پیدا کرد. دختر صدام هم با پدرش به این منطقه آمد و برای تشویق و بالا بردن روحیه ارتشیان عراقی تعدادی سویچ بنز سواری را همراه خود آورد و در سخنرانی‌اش قول داد افرادی که موفق به فتح این ارتفاعات شوند، به عنوان هدیه، سویچ یک دستگاه خودرو بنز تحویل بگیرند و به همراه ببرند.

۲۶ تیر ۱۳۶۶، ساعت حدود ۹ شب را نشان می‌داد که

صدای تیراندازی انواع سلاح‌ها از طرف دشمن شنیده شد. آن شب آتش دشمن با سایر شب‌ها متفاوت بود؛ پرحجم، دقیق و مداوم. اما صبح روز بعد، عملیات برای عراقی‌ها مغلوبه شده بود. تعداد زخمی‌ها و کشته‌هایشان بالا بود و عده‌ای به اسارت درآمده بودند.

«ساعتی بعد سراغ اسرای عراقی رفتیم. تعدادشان نوزده تن بود. حدود ده صبح بود. مقداری خیالم راحت شد که الحمد لله خداوند کمک کرد. یک سرباز عرب‌زبان اهل شوش داشتم. گفتم با آقایان (اسرا) صحبت کنید که برنامه بعدی شما چیست؟

سروان بعضی هیچ جوابی نداد و خیلی ناراحت بود. بقیه هم از او می‌ترسیدند و همکاری نمی‌کردند. به درجه‌دار کادر یگان گفتم: «این افسر عراقی را ببر داخل بنز باری جلو بنشیند تا من از بقیه سؤال کنم.»

به محض رفتن افسر بعضی، هجده نفر دیگر همگی صحبت کردند و گفتند: «جناب سروان، دختر صدام حسین با پدرش، ۴۸ ساعت قبل در قرارگاه تاکتیکی رده عقب (در حدود ۷ کیلومتری شهر مندلی) برای ما سخنرانی کرده‌اند و دختر صدام تعدادی سوییچ بنز را به ما نشان داد و قول داد که هر که

روی ارتفاع ۴۰۲ برود، از همین مکان جایزه خودش را که یک دستگاه بنز است، تحویل بگیرد و ببرد. صدام شخصاً رهبری عملیات را برعهده دارد و گفته است: «حتماً باید ۴۰۲ آزاد شود.» تا چهار روز دیگر عملیات ادامه دارد و هر پنج ساعت یک بار حمله تکرار می‌شود. در هر سری، ۵۰۰ تن از سه مسیر پیشروی می‌کنند و حمله بعدی ساعت ۱۰:۳۰ خواهد بود.^۱ با این که پنج روز، بانبروهای ورزیده کماندویی این حملات ادامه داشت، اما با ایستادگی و مقاومت رزمندگان لشکر ۸۸ زرهی سیستان و بلوچستان، عراقی‌ها مجبور به عقب‌نشینی شدند.

این ارتفاعات، در درگیری‌های سال ۱۳۶۷ به تصرف ارتش عراق درآمد. پس از پایان یافتن جنگ تحمیلی در تیر ۱۳۶۷، عراقی‌ها با تعصب و ناراحتی، با چندین دستگاه لودر و بولدوزر حدود ۱۸ تا ۲۲ متر از این ارتفاع را صاف و به میدان فوتبال و باند فرودگاه اضطراری تبدیل کردند تا چنان‌چه در آینده با ایران جنگی داشته باشند، به راحتی بتوانند برای تصرف و اشغال آن اقدام کنند.

۱. ماجرای ۴۰۲ سومار، سرهنگ پیاده غلامحسین زرگر، سیستان و بلوچستان، لشکر

۷ فصل هفتم

پس از آغاز جنگ تحمیلی و حتی پیش از شروع آن، مردم سومار برای در امان ماندن از تجاوز نیروهای بعثی، چاره‌ای جز مهاجرت نیافتند و بر همین اساس، راه کوچ به مناطق و سرزمین‌های اطراف را برگزیدند. شهروندان سومار، اغلب در شهرهای نزدیک مقیم شدند ولی پس از طولانی شدن حضور ارتش عراق در این منطقه، به ناچار راهی شهرهای دورتر شدند. هم‌اکنون پس از گذشت نزدیک به سی سال از پایان یافتن جنگ، آن‌ها در استان‌های اصفهان، کرمانشاه و ایلام مستقر هستند. بیشتر مردم این شهر، از مردمان ایل کلهر ایوان غرب هستند، و هم‌اکنون در شهر ایوان غرب (از

شهرهای استان ایلام) زندگی می‌کنند. گویش مردم سومار، زبان کلهر و پوشش آنان نیز استفاده از لباس‌های کردی کلهر است. در واقع از نظر فرهنگی و اجتماعی، مردم سومار، به محیط فرهنگی و اجتماعی مردمان شهرهایی که در آن‌ها ساکن هستند، شباهت دارند. با این حال و پس از کوچ به شهرهای اطراف و نیز شهرهای دورتر، فرهنگ دیار خود را حفظ کرده‌اند و همچنان سومار در قلب آنان جای دارد.

با گذشت نزدیک به سه دهه از پایان جنگ هشت ساله و بازسازی شهر سومار از سوی دولت، مردم سومار همچنان، به طور کامل به شهرشان بازنگشته‌اند و بیشتر به دلیل مشاغل کشاورزی و دامپروری، در طول سال، به شهر سومار تردد دارند. آن‌ها در خلال این سال‌ها، خواسته‌های گوناگونی برای بازگشت به شهرشان مطرح کرده‌اند: از جمله تأمین آب شرب و کشاورزی، اصلاح ساخت و ساز واحدهای مسکونی، احداث و ساخت جاده آسفalte سالم و کم‌خطر، تأمین امنیت در منطقه که کاملاً با امنیت در کشور عراق مرتبط است و... البته با مستقر شدن در شهرهای دیگر و نیز تشکیل کسب و کار و زندگی در آن شهرها، انگیزه بازگشت آن‌ها کمتر شده است.

نکتهٔ جالبی که در مورد شهر سومار وجود دارد، این است که اگر شما نام این شهر را در منابع گوناگون جست‌وجو کنید، در خواهید یافت که تعداد مردمی که در این شهر زندگی می‌کنند، از ۳۲۶ نفر تجاوز نمی‌کند.

دشمن نتوانست سومار را از روی نقشه حذف کند و با آن‌که این شهر مرزی، خطرات و خاطرات زیادی را از سر گذرانده، با این حال، زنده است و نیازمند آبادانی.

منابع

- آتش سرد:** روایت سومار و نفت‌شهر، جعفر شیرعلی‌نیا و محمدجواد اکبرپور، تهران، فاتحان، چاپ دوم، بهار ۱۳۹۱
- ارتش در هشت سال دفاع مقدس،** سید یعقوب حسینی، جلد پنجم، تهران، انتشارات عقیدتی سیاسی ارتش، چاپ اول، ۱۳۷۹
- اطلس راهنما ۷؛** کرمانشاه در جنگ، حسن دری، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۷۸
- تاریخ نظامی جنگ تحمیلی،** سید یعقوب حسینی، تهران، انتشارات هیأت معارف جنگ، ۱۳۷۸
- جنگ ایران و عراق در اسناد سازمان ملل متحد،** ترجمه محمدعلی خرمی، جلد اول، تهران، مرکز اسناد دفاع مقدس سپاه، چاپ اول، ۱۳۸۷
- حکایت سال‌های بارانی؛** خاطرات مهدی مرندی، بازنویسی محمد خسروی راد، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، چاپ اول، ۱۳۷۶

در حسرت خوبان؛ خاطرات سردار عبدالله ویسی، به کوشش سید رحیم زارعی،

تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۸

روز پنجاه و هفتم، جعفر شیرعلی‌نیا، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های

دفاع مقدس، ۱۳۸۹

سومار در جنگ، سرتیپ ۲ ستاد هاشم شهیدی، تهران، انتشارات امیرمحمد، ۱۳۸۸

سومار در مسیر تاریخ، دکتر مرتضی اکبری، ایلام، جوهر حیات، ۱۳۹۳

شب‌های مہباران؛ خاطرات کودکان و نوجوانان، گردآوری داوود غفارزادگان و

محمدرضا بایرامی، تهران، سورۀ مهر، ۱۳۷۶

کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۵؛ اوج دفاع، اکبر هاشمی رفسنجانی، به اهتمام

عماد هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۸

لشکر خوبان؛ خاطرات مهدی‌قلی رضایی، به کوشش معصومه سپهری، تهران،

سورۀ مهر، چاپ دوم، ۱۳۸۸

ماجرای ۴۰۲ سومار، سرهنگ پیاده غلامحسین زرگر، سیستان و بلوچستان،

لشکر ۸ زرهی نیروی زمینی ارتش، ۱۳۸۸

ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، تدوین احمد

دهقان، تهران، سورۀ مهر، چاپ چهاردهم، ۱۳۹۰

نبرد در الوک؛ خاطرات سردار جعفر جهروتی‌زاده، مصاحبه و تدوین محمود

جوانبخت، تهران، سورۀ مهر، چاپ هفتم، ۱۳۸۷.

نورالدین پسر ایران؛ خاطرات سید نورالدین عافی، نگارش معصومه سپهری،

تهران، سورۀ مهر، ۱۳۹۰

۵۲۸؛ بازروایی خاطرات مباران شیمیایی (بیمارستان صحرایی ۵۲۸ سومار)،

امیرمحمد عباس‌نژاد، تهران، سورۀ سبز

نگین ایران؛ فصل‌نامه تخصصی دفاع مقدس، سال دهم، شماره ۳۸، پاییز ۱۳۹۰

www.kazeroonnema.ir

<http://15rooz.blogfa.com>

پایگاه اطلاع‌رسانی قربانیان سلاح‌های شیمیایی

www.chemical-victims.com

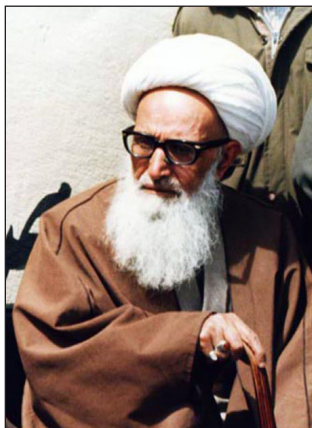




رزمندگان (عملیات مسلم بن عقیل)



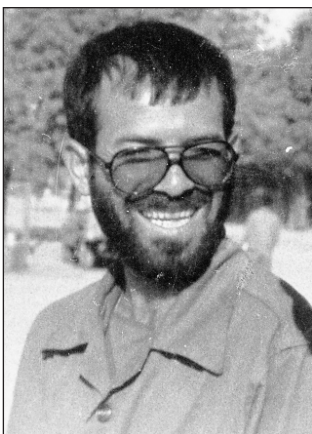
یادمان گیسگه



شهید آیت اله اشرفی اصفهانی



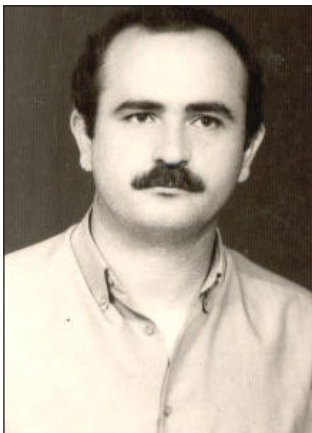
شهید سید رضا دستواره



شهید رضا چراغی



شهید محمد ابراهیم همت



شهید دکتر احمد هجرتی

قطعه‌ای از آسمان

از مجموعه
کتاب‌های

یادمان جنوب	۱- اروند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه ۵- طلائیه • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- چزابه ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرفانی ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت) ۲۲- شرق کارون
یادمان‌های غرب و میانی	۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه ۱۱- پاوه • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلات ۱۴- بازی دراز
یادمان‌های شمالغرب	۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد ۶- نوسود • ۷- بوالحسن • ۸- بلفت - دوپازا ۹- پیرانشهر • ۱۰- اشنویه